

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234364

UNIVERSAL
LIBRARY

ببین خالق و وجهان رنگین فرمای گل و ریجان

۵۵۲۵۰۲۳۵

نسخه با مراد فقه و در خان التخلص مشی ساکن بیدر لکهنوم



با به تمام سید برهان الدین

در مطبع برمانیه مجاوی مکان انجمن کیمیا در بجا واقع حیدرآباد دکن مطبع

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد خالق و دود و درود نامحدود و بر العاقبت محمود صلی الله و آله و صحابه اجمعین سلم
 اما بعد آنکه هیچمان امیدوار شفاعت محمد قادر خان منشی تخلص ساکن بیدر
 که کتا بهای توایخ بنده و کن جن را هم دارد مجلی از آن موسوم توایخ خنده
 مشتمل بر کیفیت صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد مشتمل بر سله تفریق در اقصای
 بقلم می آرد کیفیت صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد اول نسبت و دو سر کار
 سرکار محمد نگر عرف گول کنده سرکار بهونگیر سرکار دیور کنده سرکار بهونگیر
 نلکنده سرکار کول لاس سرکار پانگل سرکار کویل کنده سرکار گن سرکار
 ایکندل سرکار آرام گیر سرکار کهیم مٹ سرکار وزگل سرکار فضلی نگر سرکار
 مصطفی نگر سرکار مچلی بندر پٹن سرکار راجبندری سرکار نظام پٹن سرکار
 برکان الماس سرکار چلکه تفریق دوم کرنانگ حیدرآباد که بست و یک سرکار
 دارو و هر دو قسمت بالا گهاٹ و پایین گهاٹ که اما بالا گهاٹ پنج سرکار دارد
 سرکار سد جوٹ سرکار کورم کنده سرکار کهیم سرکار کبخی کوٹ سرکار کوٹی
 سویم پایان گهاٹ که شانزده سرکار را و دیگر سرکار تلنگانه سرکار پالم سرکار
 کوٹ سرکار دیور سرکار جگدیو سرکار چنگل پٹ سرکار ترچنالی سرکار
 بیجا نگر سرکار دور و درانه سرکار کبخی سرکار چند گیر می در باستانی زبانی
 قلعه گو لکنده پانگل نام بود بعد از آن گول کنده موسوم گشت و عصر سلاطین

قطب

قطب شاه نامش قلعه محمد نگر شد در ابتدای سابق قلعه خور و بر کوه چپ بود
 بعد از آن در عصر سلطان قلی قطب شاه برگردان فضیل دیگر وسیع و رفیع
 بنا کرده در عصر سلطان عبدالقدوس قطب شاه حواشی کوه چپ دیگر فضیل مرتفع تیار شده
 شامل بقعه گردید و سلاطین قطب شاه با محمد قلی قطب شاه اندرون قلعه
 مذکور سکونت میداشتند هنگامیکه محمد قلی قطب شاه شهر حیدرآباد و بقعه
 کردی قلعه در سنه ۱۱۹۱ هجری بمیدان سبزه زار بنا کرده سکناى قلعه در آن
 آباد شدند تا اینجا از تواریخ قطب شاهی نوشته شده اما در تواریخ فرشته نوشته
 که محمد قلی قطب شاه در اوایل برپاگشتی نام طواف که تعشق داشت بنام آن
 نام این بلده بهاگ نگر نهاده بود و بعد سه هفتده سال از آن نام پشیمان شده
 بنام نامی و اسم گرامی حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه موسوم بحیدرآباد گردید
 چنانکه این مولف در رباعی گفته رباعی بنهد و نود دیگر هست سال
 محمد قلی شاه فرشته قال بن بلده حیدرآباد کرد -
 جهانی چه گل ردوی آباد کرد شهر پناه را مبارز خان بنا نهاده
 بسبب برهمی خان مذکور هم کارمانده بود پس از آن نواب مغفر نواب
 نظام الملک آصف جاه علیه الرحمته والرضوان با تمام رسانیده مرتب فرمود
 ذکر سلاطین قطب شاهی و آذکر سلطان قلی قطب شاه عرف بکبری ملک که
 نوکر سلاطین بهمنیه بیدر بود بعد از آن با و شاه شد در تواریخ فرشته ذکر قطب شاه
 بنایت مختصر است اما این مولف از تواریخ قطب شاهی و تواریخ دیگر فراهم
 آورده مجلسی از آن بر صفحه اعلان می نگار و نسب نامه سلطان قلی قطب شاه
 بن امیرزاده پیر قلی بن امیرزاده الوند بن اسکندر بن فرایوسف بن فر محمد
 بن امیر فرایورش بن فر منظور فرایم پیرم بن فرایورش بن امیرزاده

روزی در مسجد جامع قلعه گول کنده برای نماز رفته در نماز عصر مشغول بود چون
 در آنوقت غیر از چند خدمت گار بخدمت سلطان نبودند محمود و جهادانی فرصت
 یافته بر تن آن شهید ریاضت و سه زخم زوده بدجه شهادت رسانید پس
 آن سلطان شهید را در لنگر فیض اثر که از محاشات او بود برده مدفون ساختند
 این واقعه بروز دوشنبه دویم جمادی الثانی سنه ششم هجری رونمود ایام سلطنت
 او شصت سال از آنجمله شانزده سال به نیابت سلطان محمود بهمنی و چهل و
 چهار سال سلطنت گذرانید عمر او نود سال ذکر سلطنت جمشید قطب شاه
 بن سلطان قلی قطب شاه شهید نوزدهم فرقه چون ستم رسانی سیر محمود و جهادانی
 چنین نک حرامی کردی الغور شاه زاده جمشید خان که بغیر موده پدر بزرگوار
 در قلعه مجبوس بود در شتافته بند از پای او بر آورده با استقلال بالطاق
 بعضی از اهل فتنه بر توپلی ملک زاده قطب اندین که با سم ولی عهدی موسوم
 بود در فتنه نیل در چشم جهان بین آن شهزاده مظلوم کشیدند بعد از آن شهزاده
 جمشید خان بر تخت سلطنت نشست و در بندوبست ممالک و ترتیب سپاه
 استقامت رعایا پرداخت و در ممالک محروسه خطبه و سکه بنام نامی او خوانده
 پس از آن جمشید قطب شاه قصد برادر که هر خود شاهزاده ابراهیم ساخته
 فرمان طلب بشام او بجانب دیور کند که بنا بر دفع کید رعایا و بنا بر
 مصلحت پدرش سلطان شهید بکان بود روان گردید شاهزاده ابراهیم
 آگاه گشته با مخصوصان خود غریمت محمد آباد بیدر نموده ملک امیر برید ماغرا
 و احترام او کشیده نزد خود داشت و عساکر متفرقه خود فراسهم آورده در
 صورت امداد اعانت شاهزاده ابراهیم بر آید و نیز ناگانه نموده و بنجاب
 گو لکنده لشکر کشیده محاصره کرد جمشید قطب شاه متعخص گردیده مشغول

جنگ و جدل گردید ملک امیر برید سوم برادر خود خان جهان برید سورچال پیش برده نزدیک بود که قلعه را متصرف شود در این اثنا شاه طاهر پسران نظام شاه با ماد و جمشید قطب شاه متوجه قلعه گول کنده نمود و نظام شاه در اثنای راه نوردی بگوهر آمده جنگ کرده آن قلعه را که از قدیم باب و گل تیار بوده بتصرف قطب شاه آورد ملک برید باستماع این خبر از محاصره قلعه گول کنده برخاسته از راه اژکی روانه بیدر گردید در اثنای راه از شهر ادریس ابراهیم درخواست اسپ و نیل او که بهتر بود نمود و شهر داده ابراهیم از ملک برید برنجیده روانه بجاینگر گردید رام راج والی بجاینگر آن شهر داده را با عزاز و احترام طلبیده نزد خود داشت شهر داده چند سال در اینجا بوده بعد چندی بر پشت سلطان جمشید قطب شاه قرعه سرطان نمود ارشد و از سرموم آن حرارت کل وجودش پشمردی پذیرفته پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده و روز بروز زانها ضعف بر مزاج او غالب شد و چند اطباء بر حال او پرداختند سودمند نیامد پس در شکله هجری ازین جهان فانی بملک جاو دانی رحلت نموده در جوار خطیره سلطان قلی قطب شاه دلد بزرگوار خود مدفون گشته مدت سلطنت جمشید قطب شاه هفت سال و کشری بود آن خسرو جنت سکان با انواع فضیلت و کمالات ممتاز بوده و گاه گاه شعر میگفت این بیات از اشعار اوست رباعی

اسی تو خستم ملک زیبائی کار عاشق تو یافت بالائی
 کاکل و چین زلف خال بویست هر یک در کسالی رعنائی

رباعی

لی لب لعل بتان با ده خرامت مرا لب میگوان چو سر جام حرامت مرا
 با سر زلف تو سودای سیاهی دادم این چه سود است که باز زلف چو شامت مرا

مستوجه گول کنده گردید چون نزدیک رسید نایک و اژیان آن قلعه بایش
 کش نمایان بفر بساط برسی مشرف گردیدند ابراهیم قطب شاه و دخل قلعه گردید
 پس از آن بسیاری از اعیان و ارکان دولت قطب شاهی از گول کنده آمد
 حاضر شدند چنانچه در مدت دو ماه چهار هزار سوار مجتمع گشتند عین الملک با جماع
 این معنی متفق گشته اکثر امر باشل بحیرخان و جگیت را و حاجی خان سرنوت
 را بدار السلطنت کولیکنده و او شسته خود به بعضی سرداران مثل خداوند خان
 حبشی و عالم خان و اخلاص خان حبشی و قیونخان و سحر خان و تاج خان
 بوزم رزم بادشاه قطع منازل نموده بقلعه گهن پوره رسید درین اثنا جگیت
 بموجب حکم عین الملک در گول کنده محبوس بود از نایک و اژیان قلعه در خسته
 بهوای شاهزاده ابراهیم تحریر و ترغیب نمود و همداران اثنا فرمان شاهزاده
 سوموف بنام نایک و اژیان مذکور نیز صادر شد نایک و اژیان بجز و مطالعه
 فرمان متفق گشته جگیت پورا و ارا از قیدجات داده از راه دولت خواهی و بند
 قلعه گول کنده پرداختند و جگیت را و او که خیر خواه عین الملک بود گرفت
 بجای جگیت پورا و محبوس گردانیدند و بمنزل بحیرخان و اخلاص خان و حاجی خان
 شتافته همه را بقفل رسانیده سرهای ایشان را بر نیزه کرده گردشهر گردانیدند
 و شاهزاده سبحان قلی خان را مقید ساخته تمام خزان و اسباب را ضبط نموده
 در ساعت او فرود داشتی بحجاب ابراهیم قطب شاه نوشته با سرهای حسام
 خواران بموجب امین خانی روانه درگاه نمودند عین الملک با جماع
 متوهم گشته عرض داشت متذکره استند عافی عفو جرایم و طلب قونامه و امان
 سلطان ابراهیم قطب شاه فرستاد بادشاه پیرواخته فرمود که بعد رسیدن
 بدار السلطنت گول کنده ملاقات شما بوقوع خواهد رسید درین اثنا این

منشی باسرمایه خرام خوران و عولیفیه نایک و اژیان رسیده بخلعت آفاخره
 و عنایات شاهانه سرفراز گردید عین الملک خالیف گشته بسیاری از اناثه
 سلطنت را برداشته با پنجه ز سوار و چندی امر از نادار بدر رفته از راه کوه پاس
 بسرد ممالک محروسه بدر رفت ابراهیم قطب شاه بیعت ممتد و اخل قلعه گول کند
 گشته بجزت سلطنت شتمن گردید مدت سلطنت سجان قلی چند ماه بود و ذکر
 سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی ابراهیم قطب شاه روز و دو شبانه
 دو از دهم ماه رجب سال هجری بر سر سلطنت جلوس نموده و جمع امر از
 نجلیع و نواز شها سرفراز شدند مجلس شاهانه ترتیب یافت شعرا فصیح زبان و
 اشعار موزون و قصاید خوش معنون و تارچهها گذرانیدند بنوازشات بادشاهی
 سرفراز گردیدند ابراهیم قطب شاه بنظم همت سلطنت پرداخته چنان بند و بست
 نمود که در و حصر اخی مادر ممالک محروسه او دخل نماند و روز بروز اسباب شکوه
 دولت شاهی در ترفنی و تراپد شد بعد چندی ابراهیم قطب شاه با ملا و حسین
 نظام شاه روانه گلگیر گشته آن قلعه را محاصره نمودند علی عادل شاه والی
 بیجاپور رام راج را بکمک خود خواست و آوازی بیگنا با شکر انبوه روانه شد
 بعد مقابله طرفین جنگ عظیم رو داد پس در میان خود با صلح انجامید هر یکی
 بمسقط خلافت خود با مراجعت نمودند ابراهیم قطب شاه بدلا سلطنت
 گوکنده فایز گردید بعد چند سال عادل شاه و نظام شاه بجالفت زد و ادعلی
 عادل شاه اراده شخیر احمد نگار نمود ابراهیم قطب شاه در امراج والی بیجاپور
 را بکمک خود استدعا نموده پس هر سه بادشاه به احمد نگار رسیدند چون
 رام راج با بمبیت بسیار بود حسین نظام شاه تاب مقاومت آن نماند و
 قلعه احمد نگار با سباب جنگ بقلعه دار خود بخشیده بیرون قلعه پیر جانب در تکر

دو ماند شکر بیان رام راج در غارتگری نواح احمد نگر قاصر نشدند که شرح آن
 تواند کرد و اخرا الامر حسین نظام شاه آنها را بصلح بازگردانید ابراهیم قطب شاه
 به گول کنده رسید بعد چندی مصطفی خان را بنا بر تسخیر گونڈیو و گونڈی پللی
 و آن نواح را روانه ساخت مصطفی خان در مدت یک سال تمامی آن نواح را
 تا سرحد دریائے شور تسخیر کرده مراجعت نموده ابراهیم قطب شاه به تعمیر قلعه
 گول کنده متوجه شده آن قلعه را با استحکام کلی تیار کردند و درون حصار ویلی
 و دو کا بنا با تمام رسانید بعد چندی حسین نظام شاه باستیصال رام راج کمر
 سعی بست ابراهیم قطب شاه و علی عادل شاه و علی برید شاه را ملک خود
 طلب داشتند چنان مقرر شد که چاند بی بی دختر حسین نظام شاه و سلوک
 علی عادل شاه درآید القصد چون شادی مذکور بانضمام رسید هر چهار بادشاه
 نظام قلعه شولاپور ملاقات کرده بسرحد مالک رام راج راهی شدند رام راج
 بر زمین معنی اطلاع یافته با یک لک سوار و سه لک پیاده و ده هزار فیل و یک هزار
 توپ آمده از طرف ندی کشنا فرود آمد سلاطین اسلام با یک لک پنجاه هزار
 سوار و یک لک پیاده از ندی کشنا عبور نموده جنگ عظیم نمودند تا آنکه رام راج
 شکست یافت اسیر و دستگیر شده بقتل رسید و قریب سه لک مردم لشکر
 او بقتل آمدند و بسیاری اسیر گردیدند غنیمت بسیار با تمامی رام راج در تصرف
 سلاطین اسلام آمدند این واقعه روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانی سنه ۹۵۲ هجری رونمود
 از همین تاریخ مالک تامی و کن در تحت تصرف آمد پس سلاطین اسلام بمقر
 خود مراجعت نمودند در سنه ۹۵۳ هجری در پهل اول روز جمعه چهارم شهر
 رمضان المبارک ابراهیم قطب شاه را در بلده گول کنده فرزند می متولد شد
 نامش محمد قلی نهادند القصد علی ابراهیم قطب شاه از راجبندی و قاکم کوٹ

تا سرحد دریائے شور تمامی طرف منسوب و تیرت محیط شده و ایره مملکت او
 وسیع گردید و از تعمیرات او از بقاع عمارات و بقلع و احداث بسا تین اطراف
 گول کنده و عمارات اندرون قلعه و هم چنین باغ ابراهیم شاه و باغ گلشن
 و لنگر و دازده امام تالاب ابراهیم پٹن و معموره ابراهیم پٹن که بنام خود احداث
 نموده بود و تالاب کنگره و کتوه بدویل و کالاجبوتره گول کنده و مساجد
 مدارس و عمارات عالی مقام که با اهتمام السلطان و الامقام تیار شده و تالاب
 حسین ساغر که خاقان زمان زیان دو لکھه سون صرف حفرو سدان نموده
 و سدی زر گنج و سنگ بطول یک فرسخ و بار تفاع و بعض بنجاه در عم بر کنار آن
 و یا چه بسته و تالاب مذکور با اهتمام حضرت حسین شاه ولی قدس سره با اهتمام رسید
 لهذا بنام آنحضرت تالاب حسین ساغر مشهور گردید گویند که خاقان زمان وقتیکه
 به گلبرگه تشریف برده حسین شاه ولی ملازمت سلطان رسیده بدار السلطنت
 گول کنده تشریف آورده مصائب هرت سلطان بر تبه امارت ترقی نمود و بسبب
 نام آنحضرت اینست حسین شاه ولی قدس سره بن اسد اقد بن سید صفیر اقد
 ثانی بن سید اسد اقد بن سید عسکر اقد بن سید صفیر اقد و کن میگ بن سید محمد اکبر
 حسینی بن حضرت خواجہ پنہ نواز حسینی قدس سره در عصر سلطان جمیع اہل فضل
 و بہتر از اکناف و مساکین از اقالیم اطراف آمدہ در بلده گول کنده ساکن شدند
 و ہر کسے از فیض احسان او ذلک ما سیر بودند و اہل فضل و علوم مجتہس او حاضر
 شدہ بمباحثہ علوم می پر و غنمند و آن سلطان مردمی بود شجاع و ستہو سپاہ
 پرور و عادل و معاملہ فہم از اجبار طبقات ایام باخیر بود و آب رعب او بجای
 بود کہ اگر سپیرا لے طشت ہزار ذریر سر گرفته تنہا از گول کنده تا ملنگا و از بیابگ
 و بیجا پور رفتی احدی متعرض اونشدی و سوا ملنگا نہ کہ ملو از وزدان ورہ زمان

بود از آنها نام و نشان نامانده کیفیت انتقال ابراهیم قطب شاه امینست که در
 او آخر عهد بر همین زاده رای را و نام که پوفور عقل حسن شمایل بود منظور طبع
 ابراهیم قطب شاه گشته در امور ملک و مال مطلق العنان گردید و قریباً
 او در نظر بادشاه موصوف از حد زیاده شده و در او آخر ایام حیات بادشاه
 آن کافر نعمت را با لشکر بسیار بر سر تختان که در صدر مرقنی نگر بود با غلوی کفر
 رفته ساکنانش قهر ساخته موازی یک نکهه چون و بت بسیار از طلا و نقره
 که بعضی بصورت آدمی و بعضی به تمثال شیر و بعضی به تشبیه میمون بود
 بجهت سرکار اشرف منبسط کرده و سه لک هون دیگر از ممالک وصول کرده با تحف
 و بدایای بسیار منوجه خدمت آن شهریار گردید و در وقت گذراندن تحف
 چون نظر انور بر آن صورت چنان افتاد فی الحال پت محرق عارض ذات
 قدس صفات شده بر بستر ضعف و ناتوانی افتاد و روز بروز مرض استعدا
 یافته هر چند اطباء معالجه کوشیدند سود مند نیفتاد و آخر بروز چشمنده بست و یکم
 ماه ربیع الثانی سنه هجری بعد نماز ظهر بجام بقا خرامید مدت سلطنتش سی
 و نه ماه عمر شریفش به پنجاه یک سال نرسیده بود و خلیق با دیده های گریان
 و دل بریان به باغ لنگر فیض اثر مدفون ساختند بادشاه موصوف سخی و عادل
 بود همه روز خوان نعیم او گسترده مینمود بسیاری از اطعمه و انشیر به الوان و حلایا
 و فواکه گوناگون هزارها خلیق حبیب و کنار از روی مالانال مینمودند و ذکر
 سلطنت محمد قلی قطب شاه بن ابراهیم قطب شاه ارکان دولت محمد قلی قطب
 شاه پیرا و رنگ خلافت مملکت تنگ اجلاس داوند و نذر و تهیت گذرانیدند

رباعی

که شاه جهان دایما شاد باد دولت خورم مملکت آباد باد

همه نقد گیتی نثار تو باد عروس جهان در کنار تو باد
 جمع امراد فضلا بخلعت شانم سرفراز گردیدند و ابواب عدل دفا و بیک کافه
 عالم و عالمان مغلوح شد رباعی

نگردی بحکس از ظلم نزیاد قنای گل گشتی پاره از باد
 بجز مطرب کسی برهنه نبود برهنه کس بجز سوزن بنودی

همان سال در ۹۸۵ هجری بادشاه بنابر تخیر قلعہ گلبرگه روان شد و لبه الحان
 نظام شاه احمد نگری بمحاصره آن قلعہ پرداخت قلعہ دار از آن جا که نایب
 عادل شاه بود چند ماه از بلاسکے قلعہ جنگ کرد چون فوج عادل مشایخ جنگ
 اور رسید صلح شد و فوج نظام شاه با تخرنگ رفت و محمد قلی قلب شاه به گولکنده
 آمد پس از آن بادشاه التمنای شادی صبیبه میر شاه میرزا خواستگاری نمود بعد
 از جشن شانم و مجلس بلوکاتہ آن گوم و برج عصمت و نجابت نمود و از دو برج
 خود آورد در ۹۹۸ هجری روزی بادشاه بغزم شکار از گولکنده بجانب مشرق روان
 شد بچهار کردستانے از طرف بہر موسی جبار سر سرد آب به دید بلیت

لطیف و دلکش آب و هواکے مبارک میسننی فرخندہ جانی

خواست که در آنجا شهر بنیاد کند پس ساعت نیک دیده بنای آن شهر
 نهادند مشتملہ چہار راستہ و بازار و ہر بازارکے چہار سوکے مستلوی الاصلاً
 و چہار طاقہا کے رفیع بازارا کے وسیع و چہار دہ ہزار دوکان ایوانی
 و دو اردہ ہزار محلہ و صمات و خانقاہ و مدرسہ و لنگر و مہمانخانہ مقرر نمودہ
 و جانب شمالی نزد محل خاصہ بادشاہی سردار و ادایو انہای عالی و قصر
 رفیع نمودار ساختند و در حسن ساعات و امین اوقات مجموعہ کوچہ و بازار و شہر
 و محلات رازنگ و آہنگ بہ تکلف مہر چہ تمام تر بر آوردند و امین شہر فرخندہ

در اوایل نام بهاگتسی طوائف بهاگ نگر گردید و بعد سه فده سال به حیدرآباد موسوم گردید و این شهر فرخنده اثر مجمع فضلاء زمان و منزل مسافران جهان و مسکن و ماوای اکابران و اعیان بگردید و کثرت خلق و وفور بدایع و صنایع بدرجه انجاسید که ساخت کوه و دشت و مامون بهمت لصایق پذیرفت و از حیدرآباد تا قصبه نرکپور و ابراهیم پور و بهونگیر و پین چرو که چار سمت واقع اند مسافت مقدار ده فرسنگ اطراف مجمع قضائی دست و صحرا و باغ و دستان شاه از کثرت بقاع و ملکش و نزاهت عمارت فردوس و شش رشک فلک

اختصر گردید ریاعی

شهری چو بخت در نکویے یابی تو دور و بر آنچہ جوئیے
 ادھر چہ بگوست کم نیابی یابی ہمہ جبر و عنہم نیابی
 در بلده حیدرآباد مسجد جامع با تمام رسانیدند و در پہلوی آن مسجد حمامی
 در کمال لطافت و پاکیزگی ترتیب یافت و از خانه خامه سنگ ہائے
 لطیف و لب ہائے پاکیزہ بچیت صادر و وار و معین گردانیدند و حجامان
 خدمت گزار پے فرد و اجرت بخدمت ارباب احتیاج مجمل کنانیدن
 و موسیرون حاضر و مستعد مانند قریب بجام کہ وسط شهر بود چار طاق وسیع
 و وسیع ہر چہار گوشہ ان چہار مینار رفیع سر فلک کشیدہ و از سنگ آہک
 بکمال استحکام و ارتفاع تیار ساختند قریب سہ لک ہون صرف آن شد
 و در برابر طاق راستی آب ذاب بنایت طول و عرض و در ہر راستہ و کایز
 مسجد بکمال زینت پرواختہ و بچیتہ اطبا بہمت راستہ شمالی با تمام رسانیدند
 و در جنب آن نیز حمامی احداث نمودند اطبا ہی مذکور بنی خدمت اجرو محنت
 بسا لچہ مریضان حاضر باشند و مواجب ایشان از سرکار مقرر بود و او ویہ

از دو خانۀ سرکار میرمایند طلبا به تحصیل علوم و درس خوانی مشغول باشند
و تمامی راعاش از سرکار مقرر بود و سمت پایین شمالی و غرضی محل خاصه مقبره
بود و آن چهارطاق رفیع که چهار کمان موسوم است و در وسط آن یک چهار دره
عرض و طویل میدان مربع و مستطیج ترتیب دادند و میان صحن جوئی لطیف
که حالا سوکاحوض میگنید مرتب ساختند و در برابر چهار کمان دیواری بلند
بود و در جوف آن مکان دیوار کمان با مستعد در کمال متانت تعمیر نمودند
و طاقی را که در بجانب مشرق دارد درین ایام کالی کمان میگویند بالای
آن عمارت رفیعی بنا بر نقار خانۀ تیار گردید تا هر صبح و شام صدای نقاره
و نقیر شاهی از آنجا بگوش ساکنان دور و نزدیک رسد و طاقی که در بجانب
غرب دارد موسوم بکمان شیر علی که در این ایام شیر دل شهر است
در وازۀ دولت خانۀ قمر داده بالای آن قصر عالی برافراشتند و دو سنگ
خارا شبیه به بعبت هر یک در طول سبت در عمه و بعرض زخامت دو دره
و بر بالای آن تخت سنگی دو وازۀ در عمه در نهایت ساخته استوار نمودند
بخاران هنرمند و روازۀ عالی را از چوب صندل ملاکیه ترتیب داده بسجای
سنگ گرانیدند و صفا ایوانی را که اطراف فضای چهارطاق واقع است
منوب یکی از امرا و خوانین و سرداران نمودند و بفرموده پادشاه مقرر شد
که هر صباح جمیع امرا و خواتین با تجمل سواری خود و در آنجا رسید چون بدر
دولت سرا فایز شوند فرود آید اقدم در دولتخانه گذاشته متوجه خدمت
پادشاه شوند و ایم الاوقات چند نعل مستعد در هر دو طرف درگاه نگه دارند
و یکبار پیاده مستعد از دو جانب صف کشیده نوبت بنوبت استاده
باشند از بندگان خاص و در نظر حبشی با نهر اسپاه همیشه و صفا ایوان

متصل بدر دولت سر اکل حاضر باشند و اندرون در گاه فضله و سعی
 بود که جانب جنوبش دفتر خانه باد شاهی و طرف غروبش جا مدار و بعضی
 کارخانه جات سرکار بود و بجانب شمال دروازه دویم واقع بود در فضای
 آن صنفه و سعی بجهت نشستن جمعی از لشکریان و حوالداران و نیش سواران
 و شب نویسان ساخته بودند و محل سیوم محل محل بود صنفه ایوان عالی
 مرتفع باد و شش نشین زیبا که همه وقت جمعی از سلاحداران امتیاز نوبت بنوبت
 استیاده چاکری مینمودند محل چهارم چند محل بود عمارت رفیع و دو کشت تیار
 ساخته بودند درین محل نیز جمعی از سلاحداران خاصه بنو کرمی حاضر می بودند
 و محل پنجم موسوم به گلگن محل بود ایوان های رفیع کوشک های دو کشت تیار
 ساختند اکثر سلاحداران خاص و درین محل بنو کرمی استخالی می داشتند
 محل ششم صد صنفه بود منازل بفضا و ایوانها روح افزا ترتیب دادند و در
 محل جمعی از سلاحداران مقرب و امرا و مردم معتبر خاصه حاضر بوده می ماندند و محل
 هفتم به سجن محل موسوم بود درین محل عمارت باصفا جمعی از اعیان اکابر و فضلا
 و اهل اعتبار مقام داشتند و بر جانب شرقی این محل صنفه کولانی تخمیناً صد و عه
 همه تر و انواع اطعمه و ایوان اشرف به بر ماده بیدریغ کشیده می شد و انواع
 طعامها سکه لطیف و مرغ و ماهی و اقسام حلویات آنچه در فحیله انسان نگذرد
 بر سر خوان حاضر می ساختند هر کس مهر چه می خواست خوان سالاران و چاشنی
 گیران میبیا و آماده می کردند و هر روز موازی دروازه قهر از نظر قسم سپاه بران
 خوان کرم احسان خاقان زمان فیض می یافتند از آنجا که طبع داور سلطان
 بعد از دواد مایل بود حکم کرد با عمارت که یک ضلعش متصل بمیدان بازار
 بوده باشد شملبر چند طبقه و در هر طبقه کوشکهای عالی که از هر خانه و ایوان با

دروازه پنجاه میدان بود و باز ارکشاده باشد با تمام رسانیدند تا اگر منظر می
 راستم رسیده باشد و یا حاجتمندی را احتیاج رونماید زیر آن قصرهای لون آمده
 بیواسطه امر او ارکان و سبزه رحمت پرده داران و در بانان عرض احوال
 خویش نمایند ازین جهت این محل به داد محل موسوم گردانید نقوش پرکار سقف
 و جوارش منقش و رنگین و در پیش این محل ایوانی عظیم و در وسط صحن آن صحنی
 وسیع شصت در عهه طویل و عرض تیار ساخته بودند با و شاه اکثر اوقات در آن
 محل و بالای آن جلوس نمودند و اوسری و عدالت عالیه خلائق اشتغال میفرمودند
 و هر کس مرجه بذات خود بفرغ میرسانید بمقابله خود کامیاب می شد بعد چندی
 با و شاه بنا بر تشریح کندی کوته و یکنگنده موسوم گرد غریبت نمودند در آن انصب
 در اندک مدت عاجز ساخته مالک مذکور بدست آورده قلعه کندی کوته و غیره تشریح
 عنایت نمودند مدتی تشریح خان در آن مالک حاکم بود چنانچه تشریح خان
 در آن مالک از مختمه غات اوقات حال بنام او جاریست پس آن موسوم گرد به سبب
 و تندیال جگیت را و و نایک و اژیان منتهی سپهر و حیدر خان و خانخانان و ساما جی
 و جمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان در آن ولایت گذاشته
 منظر و منصور بطرف حیدرآباد و عطف اعیان نموده درین ایام محمد قلی قطب شاه
 در کنار ندی موسی که میدان وسیع داشت ندی محل احداث نمود و باندک
 روزی عمارات رفیع و وسیع که گنجایش فیلان و اسپان و سواران در آنجا
 بود و اکثر دربار عام در آنجا میشد با تمام رسانیدند و بعد چندی چون محمد قلی قطب
 شاه برای سپهر شکار در صحرا مرغزار خوش بهار گذارند سرود همین اشتغال
 شکار چون وقت دوپهر شد در گرمی آفتاب خواست که بجای سنبه و سطر و در
 آید جاسوسان بعرض رسانیدند که با طرف این کوه جایست به خوش و مرغزار

و لکش چشمهای آب زلال روان بادشاه باسنت اسپ جهاننده بر آن
 زمین که دارالخلافت حیدرآباد و و کرده است حکم کرد که قصرهای رفیع و ایوان
 های وسیع در اینجا بنا سازند پس هر چهار حدان حوضهای بزرگ و نهراهای
 آب روان و باغات جنت نشان از دامن کوه تاجیدرآباد ترتیب دادند و
 اندک روزی دیوار و کنگره های آن بنامیت رفیع با تمام رسانیدند و وسط آن
 درختان میوه گوناگون و گلپهای بوقلمون نصب گردانیدند و آن عمارات موسوم
 به بنات کبکات و آن باغ را باغ محمدی موسوم نمودند و در اینجا درختان بنه
 حلاوت آگین نصب کردند

صفت انبه چکویم که شیرین و لطیف کوزه قند بنات است و معلق بر بار
 درین ایام رای جهان آرای بادشاه نشانمود که چون ندی موسی طغیانی
 می کشد مردم را عبور از آن مشکل می شود خلایق که از انطرف آمد و وقت رسیدن
 او نیت می کشیدند پس بالائی بالای آن آب تیار می بل شروع کردند و در
 عرض دو از ده در عمه مشتمل بر نبت و دوطاق یعنی گمان با باستان تمام تمام نشان
 فریب و در کله هون صرف آن شده موجب آسایش عالمیان گردید و تاریخ آن
 در حروف صراط المستقیم ستمه هجری یافته اند و این پل مغرب رویه است
 و عوام الناس بنام پل نروده مشهور است و درین ایام بادشاه تعلقه وزارت
 و کالت خود بسیار پناه مرزا محمد امین که بوفور کامرانی ممتاز بود عنایت
 فرمود و مرزا فرکر را پنهان انتظام امور جهانبانی نمود که جمعی رعایا و برابریه سودگی
 و فراغت کامران شدند و او تعلقه بند و بستنی خود به سوی را و برین بخشیده
 مستعدی امور سلطنت گردید و مرزاان ایام غیبه سلطان وکیل شاه عباس و پسر
 ایران نرود سلطان آمد چون مراتب اتحاد از دست های قبا بین خصوص سبب

اتحاد و نوبت شیعه فیما بین آن خاندان مشد بود و تجدید استحکام یافت محمد قلی قطشاه
 استقبال نموده در گاه چبوتره قلعه محمد نکر عرف گوکلنده از آن عالی شان ملاقات
 کرد و مکتوب شاه عباس بمطالعہ آورده کمال مسرور و متبہج گردید پس اغر بوسلطان
 تخایف نیکسلا آورده بودند بنظر اشرف گذاریند مثل تاج مرصعہ بیش قیمت با کمر
 خنجر مرصعہ مکمل و چهل راس اسپ عربی با زین دلجام مرصعہ و عنان های زلفیت
 و موازی پانصد توپ محض و طلسم فزنگی و خطای دی و دوازده جفت قالیکن کمانی
 و چو شقایق دوازده درعہ دیگر تحف ایران بنظر در آورده به تشریفات خاص
 و مراسم شاهانه اختصاص یافت مدت شش سال بواسطه فتنه و استیجاب مثل بنیر
 بادشاه ہندوستان کہ بطرف اٹھنگر وغیرہ ہم رسیدہ بود رضای مرحبت کثیر
 مذکور در توقف افتادہ ہر سال دو ہزار تومان کیسہ ہوائی انعامات مشارالیه تا
 می گردند مخفی نماند کہ چون در محلات بادشاه مکانیکہ بنام امیر علیہ السلام باشد
 بنو و بنا بر آن سلطان خواست کہ ایوانے رفیع مشتملہ بہت طبقہ در پہلوئی
 و داخل تیار سازد پس بذات خود باہتمام آن مصروف مانادہ در اندک مدت
 ایوان مرتفع مشتملہ منظر نامی منقوش غرفہ ہادیوان ہائے منورہ و دلکش تمام
 رسانیدہ بہ خدا داخل موسوم گردید **بعیت**

ز عالی غرفہ ہائش چشم بد دور نقوش طاقتہا چو بی ابرو سے جور
 طبقہ ہفتم لاکہ بس رفیع بود بنام آہی محل و طبقہ ششم را محمد علی محل و طبقہ
 پنجم را حیدری محل و طبقہ کہ ہارم را حسن محل و طبقہ سیوم را حسین محل کہ دارالکلیک
 اقبال دو و تینمانہ اجلال بود بجل جعفری موسوی پس نام محل دو و دوم داوود
 محمدی محل و علی محل کہ کنایہ از نام اثنا عشر است موسوم گردانید و نام دوازده
 امام برین تھری مبارک ترقیم نمودہ کیفیت حادثہ عجیب پوشیدہ نماندہ کہ جمعی

از بزرگان امثل اراده دیدن عمارت نبات کہاٹ نمودہ بے پرواگی
 در نقشہ ببالائی انکوہ برآمدہ داخل آئینزل مبارک شد چون گایسانان
 معاقت نمودند آہنارازدو کوب کردند کیفیت این ماجرا بمرض اقدس رسید
 بہ علی آقا کو تو ال حکم شد کہ گوشمال آن مفسدان بعمل آرد علی آقا عرض نمودہ
 کہ مردم منحل ہرزہ کار بسیار فراہم شدہ اند چون در ان آوان سپاہ منحل
 یعنی سپاہ بادشاہ دہلی بہ تخیل و کن توجہ نمودہ بود فوج اکبر شاہی در نواح
 احمد نگر با نظام شاہ طسح جنگ انداشتہ بود فرمان ہمایون اکبر شاہی صادر
 شد کہ جمعی منحلان ہرزہ کار کہ جہال باشند و سود او معا بلکہ با کسی نہ داشتہ
 باشند از شہر اخراج نمایند علی آقا از غور جو اسنے و نشہ شراب بی ملاحظہ
 بہ سرنوبتان کو تو ال خانہ دار ضا داد کہ مرا مشرف شدہ پٹیان و منحل و حو
 را از شہر اخراج نمایند سرنوبتان و پیادہ ہائے کو تو ال متوجہ کوچہ و بازار گرد
 ہر کس از سوداگران منحل و عربان از جاگیر و غیر جاگیراکہ دیدند مقید نمودند غوغا
 عام و رو کوچہ و بازار برخاستہ چنین شہرت یافت کہ سردمان خاقان زمان
 بہ قتل غریبان صادر گشتہ ارباب غناد و بی باگان و کن دست تظلم و بیداد
 کشادہ بمال و منال سوداگران کہ حیدرآباد بودند در یک لمحہ بتاراج بردند و کار
 از نیما گذاشتہ بقتل و قید رسید آنچه خواستند از جو و بیداد بجا آوردند آن
 بیچارگان بہر طرف کہ روی آوردند چنان پلازہ ہر شمشیر و خنجر ادعی یافتند و ان
 مرزا محمد امین میر حلقہ شاہی کہ جاندار خانہ عامرہ بسراخام مہام ہستخال میداشت
 چون این خبر استماع نمود فی الفور متوجہ ملازمت بادشاہ گشتہ تا آنکہ بادشاہ
 بر لبتر آسایش و خواب نگیہ نہ نمود و خدمتگاران از بیدار ساختن خوف و ہراس
 نمودند مرزا محمد امین بے ملاحظہ و بے تہاشا دروازہ راچنان زد کہ بادشاہ

بیدار شده احوال پرسید مرزا محمد امین کیفیت آن شورش و آشوب بعرض
 رسانید و عرض کرد که آنحضرت از دور کچه باوقصر بلاخطه فرمایند بادشاه بجلدی تپاک
 در منظر ایوان رسیده دید که تمام شهر سراسر اشتعال یافته بجز دیدن در غضب
 بفرمود باستمکاران پایمال فیلمان نمایند و علی آقا کو تو ال را که بسبب غفلت او
 این حادثه رونموده بود در معرض عقاب و خطاب در آورده حکم شد که اگر
 حالا دفع شر نه نمائی در عقوبت گوناگون گرفتار خواهی شد علی آقا کو تو ال فوراً
 متوجه کوچه و بازار گردید هر کس که از اهل فتنه و فساد بنظرش آمد قتل رسانید
 و نوثیتان و پیاده گان کو تو ال خانه که باعث این فتنه بودند چندی را بسنی
 بریده و بعضی را پوست برکنده و چندی را از فیل بسته و بسیاری را دست و
 پا بریده عبرت در کوچه و بازار گردانید تا آتش فتنه فرو نشاند کیفیت شورش
 خدا بنده بر او حقیقی سلطان محمد قلی قطب شاه اینست که درینو لا باغوائی
 مفسدان مزاج خدا بنده از خاقان زمان منحرف گردید پس با اتفاق جمع
 از حوالداران در دیوان خانه شاه راجو سپرزاده که برادر حسین شاه ولی قدس
 سره بود فرسار هم شده خواستند که خدا بنده را بر تخت سلطنت اجلاس دهند
 و خاقان زمان را اسپه رسانند باوصفیکه شاه راجو از میان قبایل سلاطین جاگیر و تنخواه
 مرغوب داشت شریک این مشاوره شد خاقان زمان بوقوع این شورش
 آگاه شد اکثر مفسدان را اسپه و دستگیر نمود و بسیاری را بنزد رسانید و بسیار
 راه فرار پیش گرفتند و شاه راجو راه فرار پیش گرفته خود را به بیجا پور رسانید
 و این معامله بعد انتقال حسین شاه ولی قدس سره بوقوع رسید و شاه بر
 بدت العمر در بیجا پور مانده در میانجا برحمت ایزدی پیوست تا آنکه بنیره شاه
 راجو ثانی بجمیدار باد آمده ساکن شهر شون ابوالحسن تاناشاه مریدش بود

بر همه ابارت در قلعان نموده کیفیت آن آینده بقلم خواهد آمد و ذکر تیاری جهان محل
بعد چندی حکم شد که در باغ امین الملک محاذی قطر سلطنت است عمارت عالی
تیار سازد حسب الامر بکلیدی تمام و در یک ماه عمارت عالی بجهان محل با تمام

رسید بملکت

اهل دولت را انضامی لکشانی آن بود در لطافت همچو جنت و لغز و زبان قفر
در ششده هجری خبر رسید که پرتاب شاه زاد و پسر اختیار نموده است خاقان زمان
الضرام این مهم بعهده مرزا محمد امین میر جمله باز داشت سیادت پناه مذکور در
ادبیل حال آسی را و نایکواژی را خلعت و اینده معه سید حیدر حواله اردو مجدداً
و دیگر امر را نامزد ملک دستر نموده را و اعظم در آن قلعه شتافته اکثر مالک انرا در
تصرف آورد چون ملک ششون از اشجار است بموجب حکم اشرف میر جمله راهی
انصبوب گردیده با فوج سابق محقق گردید پرتاب شاه زاده تاب مقادمت
نیارده هر روز بمقامی و مهر شب بمنزلی بسه می برد میر جمله بمالک دسترسیده
در بر گرفته منگور و هند سرد قلعه و دیهات تاخته الملک را سخن نموده بدار سلطنت
حیدرآباد و مساوت فرموده درین ایام محمد قلی قطب شاه بعیش و عشرت و تخریح
و افداح که قبیح ترین اعمال است شنول گردید و در ایام حرارت شراب
شجر حیاتش را زهر مری آورد تا توانی بر مزاج او قوی گشته معجزه مرض گردید
و ضعف کلی بر طبیعت مستولی گشت دانست که ازین حال جا شمری نیست
از جمیع نهایی توبه فرمود سحر شب هفتم ذی قعدة سنه هجری طاهر و خوش
بسوی جهان خرامید با شتهار این خبر و ربلده حیدرآباد و ریای حوادث و فتنه
در تلامه آمده نزدیک بود که فساد عظیم و قتل عام بوقوع رسد درین اثنا خبر جلوس
سلطان محمد قطب شاه بشهر شده بموجب تسکین آن فساد شد بعد چندی

از گذر این ندو جلوس جمع امراد اعیان و علما و فضلا بمنزل و تکلیفین خاقان
 جنبت اشیا پر و اخته بلند فیض اثر برده مدفون ساختند عمر شریفش آن
 بادشاه چهل و نه سال و ایام سلطنت اوس دو دو سال و هشت ماه بود در
 عصر آن بادشاه بمقتاد لنگهون صرف عمارت شده و هر سال لنگر ایدم تا شش
 مبلغ شصت هزار هون مصارف و اخراجات مقرر بود مبلغ کل در محرم
 شریف مصارف اخراجات دو عاشورخانه که یکی بدولت خانه عالی مشتمل بر
 طبقه هر روز از غره محرم در طبقه اول روشنی می شد و آنرا اهل دکن که بنام
 میگویند بتاریخ دویم که روشنی میشد آنرا که بن دویم می گفتند و بتاریخ سوم
 در طبقه سیوم همچنین از تاریخ تاریخ هفتم که روشنی می شد تمام محل از بالا
 تا پایین بجز از صد هزار چراغها می گردید که روشنی آن بر فلک احقر از
 ضد که در بنظر می آید همچنین تا سه روز دیگر و هم محرم در جمله طبقه بار روشنی
 کامل می شد عاشورخانه دیگر نزد وقتی متصل بازار که درین ایام بادشاهی
 عاشورخانه شهرت دارد و اهتمام آن عاشورخانه بکوتوال تفوض بود و این هر دو
 عاشورخانه موسوم به الاوه می گفتند در هر الاوه ده هزار طاق بودند که شب
 چراغها روشن می نمود به شب دهم عاشوره عالم با از روشنی و تکلف تمام
 تا به مسجدی که متصل به الاوه بازار ایست در این ایام آن مسجد شریف متصل
 به دلی دروازه واقع است میبندند و از اینجا به الاوه میروند و در وال السلطه
 حیدرآباد حکم اشرف بود که بجای عاشورخانه با تکلف تمام نمایند و جمله را اخراجات
 از سر کار مقرر بود و در مالک محرم و در تمامی قصبات و قریات و دیهات عاشور
 خانه ها که می نمودند اخراجات آن محلات محلات میدادند و در سرکار اشرف
 مجرا و محسوب می شد بعد عشره شریف بروز زیارت پس از تقسیم طعام مبلغ

دو از ده هزار هون بیهستحقان و سادات مغلوبه قهر می نمودند و نیز هر سال که
 می شد یک لکه هون خیرات باغبان و فقرا میداد و هر سال مبلغ بحسن کلی
 از نقد و جنس و قماش بکله معظمه و مدینه منوره و کربلا می معلى و نجف اشرف
 و مشهد مقدس و اماکن شریفه بنا بر خیرات می فرستاد و هر شاد می شد
 و مسلمان و غنی و فقرا که از زیر محل می گذشت نقد و کسوت به نوشته شخصی
 که نسبت می نمودند محبت میشد اگر در روزی هزار شادی میگذاشت نقد
 و خلعت می یافت و هر حاجتمندی به از دیار بعید می آید احسان و کرم و فضل
 آن بادشاه کامیاد بعضی ابیات از اشعار آن بادشاه نوشته شده در باب
 در ره دوست و دلانیت ضرورتی سخن اهل غرض بود و خطروانستم
 بدو رنظ چشمتم کم نشد شوخی همیاد که این دام و گر شد به دل ننی خط از او
 ذکر سلطنت محمد قطب شاد بن محمد امین پسر ابراهیم قطب شاه تولد سلطان
 محمد قلی مطرب شاد بی روز چهارشنبه است دویم شهر جمادیه سنه اربعان در محمد قلی قطب
 شاه به محمد امین برادر خود گفت که شما خواند حق تعالی فرزند بسیار بشمار است خواهد نمودین طفل برین
 تا پرورش او نایم پدرش به لیت اهل میگذرانند چون چهار ساله پدرش محمد امین فوت
 شد خاقان بزنان خود تشریف برده ان طفل را از سرکن او بخانه آورده پرورش نمود قاضی
 محمد سمدانی را به تعلیم او نام زد و بعد از چند یوسف صاحب که مشهر
 او ستاده و سرآمد سپاهیان روزگار به تعلیم شمشیر یافتن و اسپ ختن
 و تیر انداختن و بعضی دیگر بنهار با و پیشه ها که بجار بادشاهان می آیند به تعلیم
 او ما مورس بود پوشیده نماند که در درگاه یوسف صاحب علیه الرحمه
 شمار رویه حیدر آباد است وی در صحبت اهل کمال رسیده کسب عرفان
 در سنه هجری بر سر مملکت تنگانه جلوس شد و این بادشاه از جمع علوم

ما هر بود و شیوه جمیده و اخلاق پسندیده داشت سنجی و زوی مروت بود که بگی
 صفار و کبار را خوش دل و شادمان داشت و صف حدیث سن مرتکب بچگونه
 لذت نفسانی نشد و اعمال دینی بر اعمال دنیوی مقدم می داشت سیادت
 پناه میر محمد مومن استیر آبادی در صفات او و تهیت عید سیمیه گفته **رباعی**
 با محبت نیازستم عبد و جهان توئی کنه حالی می نشانم پیش جانان توئی
 حسنه جا هم کنه کنین جان نشانم تازه است عهد سلطان تو است و عهد فرمان توئی
 و این میر محمد مومن از امرای قطب شاهی است از عهد محمد قلی قطب شاه از زندان
 شعری با نام بود تا عهد سلطان عبدالعزیز قطب شاه در قید حیات بود و در علم
 تخییر بدر که کمال داشت و در اکثر علوم عربیه فضایل و کمالات او مشهور و در
 خود در بلده حیدرآباد وقف قبور خاص و عام کرده لهند ادره او بدایره میر
 مشهور است عمر در از یافته در ۲۵۰ هجری رحلت فرمود و در و ایره خود مدینه
 گشت فرزند داشت امجدالدین نام بالجملة چون جلوس بادشاه متشره شد از
 جانب سلاطین اخلاص مخصوص زمره بادشاه ایران ایلی می موه تحف و هدایا
 خطوط تهیت حاضر شدند و در همین سال سلطان محمد قطب شاه حکم کرد که جموع
 نوکران این دو تختانه مضاعف کنند تا خوش دل باشند و دو ماهه پرتاب
 راو که درین دو تختانه همه سال از جمع جماعه خیل وضع می شد سوا ف دارند
 و در یکپنجاه و بیست و چهار سال فرج بادشاه به آراستن باغ محمد شاهی
 توجه فرموده و زان سرزمین حکم به ساختن عمارات و خیابان روح افزا
 گردید و در عقب این کاخ دل افروز خیابان سه طرح انداخته و در بر جانب
 زهرآب جاری گردانیدند و بتاریخ بیست و هشتم شوال ۱۰۲۳ هجری مشکوئی
 سلطنت محمد قطب شاه فرزند متول شد بمجران اشکال شناسان گفتند

که تا دوازده سال این طفل بر والد بزرگوار خود گران است لهذا آن
گومهر صدق شهر یاری را در همان روز بیادت پناه و میر قطب الدین
بنا بر پرورش سپردند هر یکی از شتر تاریخ تولد او تجویز نمودند نواب علّامی قنایی
و میر مومن استرآبادی دو حرف کام بخش جانها تاریخ بر آورده و شاعری
در حرف خلد افتد بلکه ابد تاریخ بر آورده و دیگر از محدثات او عمارت فیض
و فلک فرساده و گلشناسی جامع است که در ششمه هجری آغاز تیار او شد و الحاق
به مکه مسجد شهور است و در وقت بنای آن مسجد مبارک باو شاه زمان جمع
علماء و فضلا را جمع ساخته فرمود که درین بنا از دست کسیکه در مدت عمرش
نماز تیری از وفوت نشده باشد اول سنگی نهاده شود علماء و فضلا حادق القول
سفر و ض داشت که در میان ما احدی باین صفت یافته نمی شود و آنگاه
خاقان زمان گفت خدا شاهد حال است که درین مدت العمر نماز تیری از من
فوت نشده باشد پس باو شاه از دست مبارک خود اول سنگی در آن نهاده
و در عهد آن باو شاه قریب سی هزارهون صرف آن مسجد شده با تمام زبیده
و در عهد سلطان عبدالقدّوس قطب شاه و سلطان ابوالحسن تا ما شاه تمامی ایام
با تمام رسیده مگر کار ضروری از اهل کاری باقی مانده بود و در عصر عالمگیر باو شاه
سنگی هجری مجیب ضروری بالفراغ رسید آن عمارت مقدس به کمال قیمت
و صفای بطور انوار الهی است و چنانکه مکّه معظمه را کسی گامی از طواف کنندگان
خا بے ندیده همچنین این مسجد شریف را نیز خالی از عباد کنندگان نیافته اند بدین
سبب سیمه بکه مسجد من جانب البه زبان خلا بق جاری گشته مشهور عالم شد
و دو خیر سخنی از دار السلطنت حیدرآباد طرح شهره انداخته به سلطان مگر
موسوم ساختند و در وعراض و آسایش میتین مشتمله دو قطع وسیع که یکی

حصار شهر باشد و دیگری حصار دو تخته بادشاهی بنا نهادند و خندق بعضی
 پنجاه درجه هر دو حصار شهر حصار نموده منبع آب رسانیدند از آنجا بنیاد دیوار حصار
 برداشتند بست و پنج درجه عریض مقرر گردید که از سنگ و آهک برآورده چون
 زمین برابر شود بست گز مرتفع ساخته مشقات و کنگره بار آورند و جمع عمارات محل
 بادشاهی بر چهار طبقه احداث کردند و چهار رسته بازار در کنار لطافت و صفا
 محتمی چهار رسته بازار و کث و در وسط آن چهار مینار رفیع بنا نهادند آن
 چون عمارت با تمام رسید عمر بادشاه نیز با تمام رسید لهذا اکنون نام آن قلم
 کهنه گویند اکثر سنگها سگ و اورا شیر الملک بر سر درنگر طلبانیده در ساله حجری
 قریه سر درنگر احداث گردانید و دیگر آنکه سلطان محمد قلی قطب شاه حوالی سنگر نعل
 قلعه گوکنده و عمارات دیگر موسوم به سلطان پور متصل کندهی که جنت خود است
 بود احداث فرمود و عمارت الهی محل و محمدی محل و لوالیق آن که بعد سوختن
 الهی محل که خاقان جنت آشیان محمد قلی قطب شاه چون طبقات افلاک هفت
 طبقه بنا نموده بود به سبب فطر ارتفاع از برق سوخت سلطان بجای و اول
 قدیم محل جدید بنا فرموده و دو طبقه شکسته پنج طبقه کرد لیکن با وجود آن در
 نکاست بعد سخر شدن بلده حیدرآباد به عالمگیر و تقسیم مرتبه بعد از عمارت
 مذکور سبب افتادن برق سوخت و دیگر بار تقسیم پذیرفته بلکه رفته رفته سنگها
 اقرار و مان صرف عمارات نموده اثری از آن نگذاشتند و نیز آن بادشاه
 دین پناه در بنی باغ عمارات وسیع و وسیع بطرز عمارت اعراق به دو طبقه
 سما آن ماه به تکلف بسیار در آن نموده و نقاشان مافی قلم بطرح و انفس
 نقاش نمودند و چند عمارات دیگر از آن بادشاه در مهابت صورت تعمیر یافته
 از آن جمله باغ محمدشاهی و دیگر عمارات با جمله سلطان محمد قطب شاه جامع علوم

عقلی و نقلی بود بجا بیت ذکاوت و طبع داشت چنانکه روزی در مجلس
 او از علما و فضلا مباحثه پیش آمد که روان کوتاه قدان زیرک و عاقل و فرزانه
 می باشد باعث اینکه دماغ ایشان از دل نزدیک است ازین باعث فرست
 ایشان بسبب دراز قدآن بیشتر می باشد بعضی گفتند دراز قدآن نیز زیاده
 سفت موصوف اند جواب اینکه بدن اعلا کوتاه باشد پالم و راز باشدند
 نشان هوشمندان است و برخلاف آنکه بدن اعلا دراز باشد و پامپنا کوتاه
 نشان ابلت نظیر به بعد شدن دماغ و این علامت در شرح پنج البلاغت گفته
 فاضل دیگر گفت حافظه بطفلان زیاد از کلانان باشد خردمندان جواب گفتند
 که شیخ ابوعلی در فتوح شفا گفته جمعیت خاطر و توابع مال در طغریت و دماغ و قلت
 افکار است و کم روایات دینی نسبت از کلان کمتر است ذکاوت و قوت
 حافظه بطفلان از آن باعث زیاد از کلان است باو شاه گفت خوابیدن
 بجانب پهلو راست موجب تفریح و توشیح دل است عاقلان جواب بعضی
 رسانیدند که اول آدمی بطرف پهلوئی چپ می باشد چون پهلوئی راست
 حسد دل آن حسلا صدم می باشد و موجب تفریح خاطر و راحت دل
 می شود خلاف بر پهلوئی چپ و در در جلد سابع میر خوانند کور است که اهل
 خطا و حقن عزیزان را بجانب چپ می نشانند بنا بر آنکه دل جانب چپ است
 هر که بد را بجانب نشیند بدل نزدیک است الغرض سلطان محمد قطب شاه
 قوت حافظه بسیار داشت هر کتب تواریخ را که ملاحظه فرمودی همه بلبابت
 لسان و فصاحت زبان فرموده همچنین هر چه می خواند از بر میداشت
 قصه وفات آن بادشاه چنانست که چون شهزاده عبدالقادر مرزا را محبوب
 گفته سنجان و اشکال شناسان یعنی بگفته رمالان نزد دیگران پرورش

داشتند تا روی مبارک او تا دو از ده سال بنظر سلطان نه افتد و آن پدر
 تا آن حسن و جمال که یوسف ثانی را باید گفت در خانه مهر که ماندی صاحبش در
 همان سال جان بحق تسلیم شدی و نیز در کس که خاندی آن معلم در همان سال
 مردی اگر چه از اخراجات او از سر کار مقرر بود اما آن مشتری بجز حسن
 سعادت از بر جی بی بر جی و از ایوانی با یوانی او تعلیم کمی بعد دیگری تا دو از ده
 سال بسبر و چون عمر دو از ده سالگی رسید بجمع علوم و آداب بهره دانی
 اندوخت و النوار فرست بر چهره حال افروخت مشتاق دیدار پدر عالیقدر
 شد و سلطان را نیز تمناهای ملاقات و از حد افرو و ولید تاریخی سعید تجویز نموده
 آن بجز بیس بجز حسن و خوبی را چون مشتری از بر جی بجز بجز بجز بجز بجز
 یعنی آن شهنشاده سعادت آثار را بشکوی بادشاهی آورده بملاقات و معانقت
 پدر نشاط اندوز گردانیدند جشنی عظیم ترتیب یافت طوی بزرگ صورت پذیر
 گشت اما سلطان در همه سال از تپ محرق گشته پهلو بر بست تا توانی نهد
 اطبا بجا لجه پرداختند و الده ماجده سلطان تجویز اطبا مصری هندی گذشت
 و گفت که معالجه اطبا مصری بمزاج اشرف گواره خواهد بود چه بادشاه نشو
 نما یافته ملک و کن است علاج اطبا رهند موافق خواهد بود اطبا ریونانی هر چند
 خواستند که این آتش حرارت بادویه بارده شکین خواهد یافت اما اطبا هندی
 و دو با گرم واده آتش افروزند حکمای یونانی هر چند اصطراب و تالف کرد
 خونتین محلات بر اطبا مصری نهمه داشتند آخر الامراض استند او یاست
 و بجز لکرات شد آخر بروز چهارشنبه تاریخ ماه جمادی الاول سنه ۸۵۳ هجری
 روح پرفتوحش بر وفند رضوان خرامید هنگامه و آشوب برخاست منظور خان
 حبشی و ملک الماس و ملک یوسف و ملک غنم در مقام خلل و دفع فساد اهل بازار

او باش شده قاسم کو تو ال را گفتند که در چا و ژری گنج بهمهات قرار کرد --
 حسن بیگ نایب او در چهارمینا قرار گرفته مردم اسواق را تا یکدینغ نمایند
 که هر کس بچار و شغل خود مشغول باشند اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً او را
 بپایست رسانند و در دوازه عالییه شیر علی را مفتوح داشته حکم کردند که خاصیل
 نزد یک محل با جمع چاکران جایجا حاضر باشند پس بموجب وصیت پادشاه
 شهنشاهه عالی قدر سلطان عبدالقادر مرزا با کسوت خسروی چون نیز اعظم ار است
 در شش تین محمدی محل براورنگ سلطنت نشاندند و بارعام دادند تا خلیق از
 درون او برین یلواز نم زمین بوس قیام نمودند و بعد از آن در بازار و محلات
 مسعودی بنام نامی او نمودند بعد فراغ این کار عیش پادشاه مبرور مغفورا
 منسل و تکفین نموده در لنگر فیض اثر بوده در گبندی که ظل الهی در حیات خود
 تعمیر فرموده بود وقت عصر مدفون کرده فاتحه خواندند علما می فهامی شیخ
 محمد خان ماده تاریخ باین مصرع نوشته مصرع حشرش به علی ابن ابریطاب باد -
 عمرش سی و چهار سال یکماه ببت روز و مدت سلطنت او چهارده سال و
 پنجاه شش روز بود البقار لمن الملك المعبود - ذکر سلطنت پادشاه ذی جلال
 ظل اهد جهان پناه سلطان عبدالقادر قطب شاه - چون خسرو یوسف جمال
 سکندر اقبال بانند آفتاب از مطلع غر و اقبال طلوع نموده در عمر دوازده سال
 بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاول ۸۳۸ هجری بخت سلطنت جلوس فرموده
 بکنان در او آگاه استاده عقیدت بجای آورده نذ و رهنیت گذرانیدند
 و زبان بدعا و شاکش دند امر او سادات و علما و فضلا تشریفات و خلوت با
 کامیاب شدند و مشایخین و فقرا را به بذل و نوال شاد کام ساختند و بر
 خیلها و اعرابها ساز بار کرده در اسواق و کوچه های تمام گرداننده ایشان

کردند مولانا رونقی مادی تاریخ جلوس گفته مصرع مزین شد
 جهانی از جلوس شاه عبدالقد - چون این خبر مینیت اثر بانگ ممالک
 اشتہار یافت کلاہ سلاطین اطراف خصوصاً ایچی شاه ایران و وکیل
 جهانگیر بادشاہ ہند با تحف و ہدایا و مکاتبت تہنیت آئندہ ہر یکی مخلص و سرور
 کردند خاقان زمان ببنارہ بست ممالک و نخل و لقب امر پردخت چون علامی
 و غہامی میرمون استر آبادی بر حمت ایزدی پیوست سلطان متفقہ منصب
 پیشوا سی را بجسی کار شریک می نمود چون بادشاہ عدالت پناہ اورنگ نشین
 خلافت گردید والدہ سلطان جنت مکان متوجہ و اما دشاہ علی پسرزادہ شدہ خلعت
 و ہائیدہ چون بعد دو ماہ جو میر کاروانی در شاہ محمد یاقہ نشد عدالت پناہ بعلامتہ العلامہ
 شیخ محمد خاتون کہ از مملکت ایران آئندہ بود مغز فرمود منصب منشی گری نیز آن
 عالیجناب مفضول گردید منصور خان کہ بر منصب میر جلگی سربلندی یافت چون
 از قسم نوسیندگی بے بہرہ بود با داد و اعانت بر بہیمانہ سہرا انجام میداد و او در
 مقام غور و پردخت سپاہ درآمد و قاسم بیگ بر عہدہ کوتوالی و حسن بیگ بہمان
 نیابت ادبجال ماند و خواجہ افضل ترک کہ جب گیار کہ ہون شد و طی داشت
 سوغی منصور خان بر بہیمان جاگیر بجال شد چون خاطر اشرف از انتظام بہام
 سلطنت فارغ گردید و فصل بر شکار بسیر باغ لنگم ملی کہ سلطان علی قطب شاہ
 احداث آن نمودہ بود متوجہ گردید چندی در انجا بعلیش و تماشای خود اہت پس
 از ان بسیر نا لاب حسین ساغ چندی ہمیش و طرب بسیرودہ بدنبی باغ تشریف
 فرما شد و اکثر فصل بر نکال در گلگشت گلشن و گلزار و سیر و شکار گذرانیدہ بود و عیش
 عشرت دار و درین اوقات در ولایت دکن چنان اشتہار گرفت کہ در عدالت
 پناہ بیہائہ سیر نا بر تیر ممالک بیرون آئندہ چون رونقی افزائے دولتجاہ شد

تفرقه خاطر و اندیشه ناگهان فی الجمله بمعیت مبدل شر بعد از آن جشن ساگره هایدن
 پایه ترتیب یافته که توصیفش از حیطه تحریر و نگارش خارج است کیفیت جشن
 مولود البنی صلی الله علیه و سلم در زمان سلطان محمد قطب شاه طریق جشن بود
 مبارک مسرور شده بود و وجه اخراجات آن بعلما و فضلا و فقرا محبت می شد
 و ضریح هر ساله آن پنجه از هون مقرر بود عدالت پناه در عصر خود بختلف هر چه تمام
 بعمل می آوردند اخراجات آن دو چندان مقرر یافت پس در میدان قصر
 محل خمیه مشتمل بر چهل ستون برپا میکردند و در هفتاد و هفتم ماه ربیع که بقول
 اصح روز ولادت خیر البشر است صلاکے عیش میدادند و مدت دو روزه روز
 شب این شور بر سر و اسداومی یافت و در شب آخرین جشن خوان الوان انواع
 نغم در میدان داد محل می کشیدند و خاص و عام طبقات اسلام از آن خوان
 گرم آتاول می نمودند و بیرون دو تخته در آن شب چراغان روش میکردند
 و آلات آتول می اندرون و بیرون سرمی دادند آن شب تا صبح بعیش مشغول
 می پرداختند و هنگامه رقص و ساز را با طبع آفتاب جهان تاب گرم می یافتند و نیز در
 این شب تا قان زمان از دو تخته فیل خاص سوار شده با جلوس سواری متوجه
 تاشا و تفرح آئین بندی در روشن شده تاجا کوری گنج چبوتره کو توالی بود
 تشریف برده فیل کوه شکوه را در اینجا بگمگ مروضه لجه نگاه میداشتند عهد در آن
 طبق با زرد جو امه تیار می نمود و سوداگران و تاجران که دکا کین را با انواع تکلفا
 و جوهه آلات آراسته آئین می بستند سخایف مرغوب گذرانیدند و تشریف
 و نعمات کامیاب میشدند بعد فروغ از تاشاها ان شوکت و حشمت مر حبت
 می فرمود و اخراجات این جشن مبلغ سی هزار هون مقرر بود و از استبدادی
 سلطنت از عهد سلطان قلی قطب شاه رسم تعزیه داری درین خاندان بود

در عهد عدالت پناه در بلده حیدرآباد و ممالک محروسه که در نقارخانه هاست
 از نوازش نوبت باژ و نوازند و گوش و نقاره نتوانند و گوشت را داخل طعام
 نکنند و قصابان و کاکین خود را بر وارند و تنبویان برگ تمبول نفر و شند
 و جمع لذات و تکلفات ممنوع و متروک باشد و این احکام در اطراف کاظم
 که چه بنهود و چه بر اسلام جاری بود که غم امام علیہ السلام بجا آرند و از جامدارخانه
 چند هزار لباس سیاه و کبود با عصای مسنر و سیاه با کتر ملازمان و بندگان
 و ذاکران و مداحان تقسیم می یافت و در هر دو الاوه که یکی در آن دولت
 خانه و دیگری در بازار که درین ایام بادشاهی عاشورخانه می گویند فرشت
 بانات سبز و سیاه می گسترانیدند و سقف انرا به مصل و طلسم سبز و سیاه
 می پوشیدند و در الاوه چهارده علم استاده می کردند و زربفت با سه
 چهارده درعی که آیات کلام مجید و اعمیه کاتوز در آن بنقوش بوده باشد با این علم
 می پوشانیدند و چراغها و شمعدان های بزرگ برنجی که در یکصد چراغ روشن
 می شد بسیاری بصورت اشجار پر شاخها ساخته بر ایوانها گذاشته شمعها
 کافوری بالا سکه ایوانها و اطراف حوض چیده هر شب می افراختند و ذکر
 آن خوش الحان بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتمال می زیدند
 و سامعین گریه و زاری می کردند و بعد فراغ از تفریح داری انرا الطعمه غازی
 بی گوشت حاضر آورده همه کسان می خوراندند و در قصبات و دیهات
 محلات ممالک محروسه پنچین تفریح داری و سوزگاری قیام می زیدند پنچین
 تا ده روز عاشورخانه در جانب جنوبی بلده کوهیت باصفا و سلطان محمد
 قطب شاه بر بالا سکه کوه عمارت عالی و قصر ضعیف سه مندرجه تکلف هر چه
 تمام تر ترتیب داده بر بالای آناه جوضه رطبه ایوانها گذاشته بود

کوه عمارت دیگر مشابیه بروج فلکی که تجمل سلطنت و اثاثه باوشاهی در آن
 گنجد جایجا بنا نهادند و آن کوه باصفار اموسوم بکوه طور ساخته در اطراف آن
 فرسخ و فرسخ بسایین پر از اشجار و باغهای پر از اشجار احداث نموده
 و امرای عالیشان و وزرای رفیع المکان نیز در حوالی کوه و کوه بنات گماشتند
 که مسافت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند قطره بساتین را آسته و پیر آسته
 بودند خاقان زمان برای سیر بکوه طور تشریف بردند و از غایت فرسخ
 بیش و نشاط مشغول شد در باغی

زیک جانب بهستی شد نمودار زیک جانب پر سیر و یان بسیار
 ز یک سو فرج محبوبان ساده چو محض و ماه رخ انور کشاده
 تا مدت یکماه در آن عشرت بسر مشغول سیر و طرب بود پس از آن متوجه
 دار السلطنت حیدرآباد شد آمدن الیچی دلی در بهنگامیکه شاه جهان بادشاه
 در سال جلوس خود در شکره اجیری متعاقب خان جهان بودی که از آن بادشاه
 متوسم شده به احمد نگر آمده به نظام شاه پیوسته بود و از دار السلطنت اگره
 بصوبه دار السور برمان پور نهضت فرمود چون به بیلده مذکور رسید
 بنا بر اظهار مراتب دوستی مکتوبی با تحف و هدایا سکه لایقه بصحابت شیخ
 محی الدین پیرزاده اوجین مرسل داشت چون وکیل مذکور بخدمت عدالت
 پناه پیوست با انواع تشریفات و انعامات سرفراز شد و از روز آمدن زنجیر
 نیل باو مرمت شد درین ایام الیچی شاه ایران الموسوم بمحمد قلی بیگ بهمه
 نام و تحف گرانمایه بلاذمت عدالت پناه پیوست و با انواع تشریفات و انعام
 و انعامات متمکانه کامیاب شد بعد چندی عدالت پناه بسیر باغ دستگیر
 محمد نگر و زیارت در وضعه و الدله مجد خود پرداخت شریف الملک بمرض

رسانید که ملیا زمیندار کلنگور سرشورش بر داشته است لهذا شجاعت و نگاه
 ایلیچی بیگ را با فوج قاهره از قلعه گول کنده مخضف نموده مشارالیه آن شب در
 دیگر بلیغار کرد و وقت صبح که هنوز آن در پیشه از خواب غفلت بیدار نشده بود چون اهل
 ناگهان بر در خانه اش رسیده در پانیش را بقتل رسانیده به خوابگاه او رفت
 این اجل گرفته سر سمره از خواب غفلت بیدار شده دست بضمیر برده بود که نمی
 ایلیچی بیگ با چند جوانان دستگیر کرده سر برغورش را از بدن جدا ساخته بنام
 بجانب گول کنده برآمد راهی شد و قتیکه با دشا از دروازه قلعه گول کنده آمده
 بحیدرآباد توجه نموده بود سران مفسد بر سر نیزه کرده بنظر ملازمان دروازه
 بنوازش قلعت سرفراز گردید تا حال کان حویلی او در وسط حیدرآباد بنام
 مشهور است که انرا کمان ایلیچی بیگ می گویند در سنگته هجری باران
 مطلق بنبارید پیش از آن دو سال کم باریده بود قحط عظیم روداد و تالاب
 های کلان مثل تالاب حسین ساغر و ابراهیم مطن و حیدرآباد و چاه های
 عمیق همه خشک گردیدند اگر در زمین صد گز میکنند آیدند آب نمودار نمی شود
 باغات اشجار نود و کهن خشک شد و در صحرا حیوانات تلف گردیدند و در
 و اویات و دیهات خانه بخانه از مردا بزرگ گردیدند و در محلات و اسواق شهر
 چندان مرد های می افتادند که فرصت برداشتن نمی شد و خلاق در آرزو
 نان جان میدادند و شت بچ بشت مسه میبر نمی شد و در اوقات خاقان
 نومان امر فرمود که جامش غله با باشد همه را بشهر آورده بفرود شدند و نگاه
 ندارند ازین سبب در دار السلطنت حیدرآباد قدری از جنس غله ماکون بهم
 رسید اما در ولایت دیگر مطلق بهم نرسید خاقان نومان با وجود چند لنگر
 امر فرمود که در هر محله لنگری ساخته هر که خواهد بدیند و در بیرون شهر نیز

نگر ای بزرگ سقر گردید و دیگر هاسے آتش بخت به فقر میدادند و حکم شد
 که در هر مجله چاه با چنان بکنند که اگر طرف زمین آب رفته باشد بر آن در غرض
 انقدر اهتمام در ایقائی خلایق فرمود که مافوق آن مستوره نباشد این قحط در اکثر
 ممالک نیز واقع شده بود و در ولایت گجرات گوشت آدم را آدم خورد
 و در دارالسلطنت حیدرآباد از سرکار قریب یک لکه آدم کفن داده بود و ماورای
 آنها که بی کفن مدفون گشتند شمار آنها خالق العباد دادند و در مملکت برهان
 زیاده ازین بود شاه جهان بادشاه در آنجا نیز پنجین سعی با در ایقائے خلایق
 سرد تاریخ این حادثه عظمی شاعری بسه کلمه آورده مرض مرگ بخلق آمده
 طغیان فی آب موسی چون در سنه هجری و بسینین ماضیه باران کم باریده
 بود و در سنه هجری مطلق باریده موجب قحط عظیم شد چنانکه گذشت دین
 سال در موسم برشکال مدت چهار ماه علی الاتصال باران این چنان باریده
 که فضای دشت و صحرا سیراب در گرفت و آب روفو به تعیانی آمده
 چنانکه ندی موسی متصل حیدرآباد است و در وقت صبح روز چهارشنبه
 هفتم شهر صفر سنه هجری اینچنان تعیانی نمود که آب از بالای پل میفت
 و اندرون شهر آمده اکثر عمارات عالی و منازل غریبار اسنهدم ساخت و پاره
 از اشجار باغ محمدشاهی را که در دو تخانه بود بر بود و جوش آن از صبح تا دوپه
 و سه گهری ماند بعد از آن رود کمی آورد و در همان سال سبت چهارم رجب
 سنه هجری بادشاه از دارالسلطنت بجانب سیدآباد روانه شده اینجا
 نزول اجلال نمود و روز دیگر رقبه منصور آباد تشریف برد و روز سیوم
 بجانب رقبه فرخ بخش حیات آباد عرف حیات نگر که از محدثات والده
 ماجده خدیو زمان است و از ده روز بعیش و طرب گذراند چنان خوشتر و

نوحه خود بعمل آورد و اخراجات این چنین جناب بخشی بگیم والده اش از طرف
 خود نموده بعد از آن بچیدر آباد تشریف آورد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد
 خاقان زمان در عمارت خیریت آباد نزول اجلال فرمود میر میرالدین
 محمد الملی شاه ایران و خیر اتخان جاگیر دار خیریت آباد که از طرف خاقان زمان
 بجانب ایران رفته بود بلا زمت آمده نذر و تحایف ایران گذرانیدند و بخوا
 لایقه کامیاب شدند و خیر اتخان در سلک محتسبان حضور اشلاک یافت
 میر محمد سعید میر حمله الخطاب معظم خان خانانان سپه سالار از نوکران
 خاقان زمان بود و اوزنادات اصفهانی است چون وارد حیدرآباد گردید
 بخدمت سلطان محمد عبدالقد قطب شاه نوکر گردید رفته رفته بمرتبه و کالت
 و وزارت رسید تا آنکه به نیروی شجاعت و لایتمی از مصاف کرناهنک
 که یکصد و پنجاه گروه طول تخمیناً و تاسی گروه عرض و چهل لکه روپیه حاصل داشت
 مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار مثل کچی کوٹه و سد بوٹ و کڑه
 و غیره جاگان آنجا انتراع نموده بتصرف در آورده و ثروت و ملکات او بجا
 رسید که سوامی فوج سرکار پنجهار سوار از خود نوکر داشت ازین سبب
 مخالفان در پرده دولت خواهی حریفهای دور از کار فرین نشین بادشا
 می ساختند برین هم بادشاه عساول و باذل و سخی و متهور بود انشمنند
 و نیکو شمایل و حخته خصایل و خوب بود قد و شنا بر مع در باب علم و هنر و
 عمدا و علما و فضلا از هر دیار بدار السلطنت حیدرآباد آیدند و هنر مکنذان
 عالم در آن دیار مجتمع گشتند و چندین کتاب در ساله مثل بران قاطع کرد
 تحقیق لایتم بی نظیر است بنام نامی او تصنیف نموده اند و بمقاصد
 و ماریب خود کامیاب شدند و همین قدر چند کتب از علم معقول و منقول

سبب سلطنت با ابوالحسن تاناشاه چون میرجمله جهت سلطان عبدالقطب شاه
 در حیدرآباد حویلی و باغ در محله سلطان شاہی احداث کرده مقصل آن تالابے
 طرح انداخت که تا حال آنرا تالاب میرجمله می گویند بادشاه را در آنجا مہمان
 برده دو سه روز داشته ضیافت شانہ نمود بعد از آن حرکات پسرش
 میرمحمد امین کہ بہ نشہ جوانی و دولت رعونت در سر داشت از افزونی اقتدار
 پدرستی بدر بار آمده بر سندان شاہی در نشہ شراب بخواب رفت وقتی کرد
 موجب افزونی سوسے فراچی بادشاه شدہ آثار بی التفاتی پیدا گرفت و او را
 با متعلقانش نظر بند داشت معظم خان میرجمله بمیانہ اینحال دلبر داشته رفت
 گذشتہ در سال بست و ہنم شاہجہانی بشہزادہ اورنگ زیب کہ بصاحب صوبگی
 دکن اورنگ آباد سکونت میداشت رفتہ توسل کہ در سنہ ۶۸ ہجری از محبت
 آن اورنگ زیب خلافت است جستہ از شاہجہان التماس طلب خود
 نمودہ شاہجہان حسب الاستدعای او فرمان عنایت نشان متضمن حمت
 پنجہزاری ذات و دو ہزار سواد بمیر محمد امین پسرش و فرمان
 عدم تعرض از دو متعلقان او بہ سلطان عبدالقطب شاه معصوب قاضی
 محمد عارف کشمیری روانہ فرمود سلطان عبدالقطب بجز دستماع این خبر
 محمد امین پسرش را معہ اموال و اسباب او بہ ضبط در آورد بر محلات او
 پیرہ بندی نمودہ باوصف ورود در مان ہم متاثر شد محمد اورنگ آلا
 فرمانی متضمن اینکہ شہزادہ محمد سلطان می خواهد کہ از راه اوسہ
 بخدمت عم خود شجاع بہ بنگالہ بروم بجید را باد گذارش خواهد افتادہ
 بامین بیگ بگذرانند فرستاد آن بادشاه صاف طینت غافل از نیزگی
 روزگار بہ تیاری ضیافت پرداخت محمد اورنگ ہشتم ربیع الاول سنہ ۶۹

تختین خلف خود محمد سلطان را با موسی خان لطیفی متهم به بجزایر آباد
 را ہی ساخته خود نیز سویم ربیع الثانی نهضت مند بود درین هنگام سلطان
 عبدالقد قطب شاه خیر دار شد محمد امین را با والده او روانه سانت مشا لیه
 دوازده گروهی حیدرآباد بلامازست سلطان محمد پیوست چون بر ستم و تشدد
 سلطان محمد عازم حیدرآباد گشت قطب شاه از مشیندن این خبر خیر
 ربیع الثانی سنه الیه بانقد و جواهر و طلا و نقره به گوگانده رفت محمد سلطان
 برکنار تالاب حسین ساغر فرود آمد افواج قطب شاه نمودار شده آغاز
 جنگ نمودند محمد سلطان دلیرانه تاخته تا دیوار شهر تقاب نمودند روز
 دیگر حیدرآباد تصرف آورد و بسیار از کارخانه جات بادشاهی تاراج گشت
 و کتب نفیسه و چینی خانه و اجناس بسیار بنموده تصرف محمد سلطان در آمد
 افزونی اشیا بمرتبه بود که با وجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ خانه
 مالامل ماند هر چند سلطان عبدالقد بظاہر ابواب مدارا و مواسامی نمود
 و مکرر جواهر و نفیل پیشکش فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نمود لیکن
 در باطن به تهیه اسباب جنگ و استحکام قلعہ پرداخت در باب کمک
 مکرر بعمادال شاه نوشت چون اورنگ زیب رسید و از محمد سلطان محقق
 شده در سجدہ روز مورچال را پیش برده نزدیک قلعہ رسید شکر
 آراست و در قلعہ کہ دو سه کرده حربی است معین مورچال نموده تا آنکہ
 از قلعہ گولہ ہائے توپ و تفنگ چون ژالہ می بارید مکرر کارزار عظیم
 و آویزش سترگ در ہم افتاد آخر الامر قطب شاه بلاخط اینکه خون نریزی
 مسلمانان بناحق می شود میر احمد و داد خود را فرستاد و بقایا پیشکش
 ستوات ماضیہ را با سہاب و اشتیائی مرزا محمد امین ارسال داشت

و بزازان دالده خود را نیز فرستاد آن ضعیفه حقیقه تقیر بود لیدیر از دواج حبس
 قطب شاه سلطان صلاح شتر را داد و آن دختر را موازی دو لکه رو پیه ببنوان
 جنبه باغ از و احترام از قلعہ بدولت خانہ سلطان محمد زکریا ستماد و میره جلد و از هم
 جمادی الثانی سنه ۸۰۰ جلوس شاه جهان مطابق ششمنه هجری برکنار حسین باغ
 از ولایت مقوقه رسید آخر از ملازمت محمد اورنگ زیب نموده با جازت
 نشستن غیر اختصاص یافت و محمد اورنگ زیب نیز بمنزل او تشریف برده
 هفتم رجب عنان معاهدت بصوب اورنگ آباد معطوف ساخت گویند
 سلطان عبدالقطب شاه بعد مرجمت او کوچه متصل قلعہ بود که در آن کوه
 دیواری کشیده داخل حصار نموده در سنه ۶۶ هجری شاه زاده اورنگ زیب
 بهادریه تسخیر قلعہ بیدر غریمت نمود چون قلعہ مذکور بعد برهنه سلاطین بهمینه
 در عهد سلطان ولی الله بهمینی و پسرش احمد در تصرف قاسم بریدر فتنه در اولاد
 او هفت کس از سلاطین بریدر قلعہ یکصد سال حاکم آن قلعہ در عصر مرزا
 خاتم طبعه بریدر است ابراهیم عادل شاه از بیجا پور آمده بر قلعہ مذکور
 تسلط گشت مرزا علی را اگر فتنه بیجا پور برده محبوس گردانید و از طرف خود
 ملک میرجان حبشی را نائب آن قلعہ نموده بود ملک میرجان تاسی سال
 با استقلال حاکم قلعہ بیدر ماند درین سال محمد اورنگ زیب بهادر با فوج
 کثیر که میر حمله معظم خان خانان نیز شریک آن بود از اورنگ آباد بقصد
 تسخیر قلعہ بیدر آمده محاصره نمود ملک میرجان با قلیلی از جمعیت خود تا مدت
 نسبت و هشت روز به جنگ توپ در بکله پرداخت چون مورچه میر حمله
 فتح برج رسید قلعہ مذکور از ضرب گوله ریختن گرفت ملک میرجان از طرف
 برج غاری کنیده از کینه باروت و با نهایی و حقه های اثنین آن غار را

مملو نموده بود برای آنکه اگر برج افتد فوج اورنگ زیب حمله نماید باروت را
 که در غار پر بود آتش دهند اما چون تقدیر ملک میرجان برگشته بود آنروز
 بالای همان برج برآمده سرداران با آنها قیام نمود قضا را بانی بر روی او از قلمو خورد
 شترانش در آن گنج باروت افتاده ملک میرجان با دو سپه و متعربانش رفت
 و قلمو پیدر سهلآبه شیخ اورنگ زیب درآمد بعد فتح آن قلعه بر قلعه کلیان رفتند
 در آن قلعه حبشی عادل شاهی قلعه دار بود جنگ کرد بعد چند ماه در سنه ۱۰۴۶ هجری
 تا چار قلعه را با اورنگ زیب سپردند پس از آن بر قلعه گلبرگه رفته محاصره نمودند
 چون آن قلعه نیز در تصرف عادل شاه بود ادای پیشکش صلح نمود درین وقتها
 خبیر میاری شاه جهان و جلوس دارا شکوه بسمع اورنگ زیب رسید
 لهذا با نظر بی تمام روانه دلی گردیده و راه و تنجیر دکن چند سال در توقف ماند
 القاصه چون سلطان عبدالقدوس قطب شاه را کیفیت او را و سلطان عبدالقدوس قطب
 شاه فرزند دو دختر دو فرزند و خورد سالگی فوت کرده بود به جزسه دختر فرزند
 بنو دیکی از آن دختر سلطان محمد منسوب بود چنانکه گذشت و دو می را به میر
 احمد کر بلای که از سادات و فضلا غریب بود منسوب شد و سیومی را بید
 سلطان نامی سیدزاده کر بلای که همراه میر احمد آمده بود تجویز منسوب کردن
 نموده اولاروزنیک دیده کج خانی مقدر شد و بعد از آن رسم شادی اماروز
 رسم تاریخ کج خانی بود تمام اسباب رسم مهیا کردند تا آنکه سید سلطان منزل
 خود بیهتیه سواری جلوس فرام آورده برای غسل نشسته بود که غسل کرده پوشاک
 شاهانه پوشیده سواره شود آنوقت مزاج بادشاه از پنجاه بیت سید سلطان بوجه تحریف
 شده بے اختیار بر زمان آن خدیو زمان گذشت که این دختر را بدویش دم
 اما سید سلطان نخواهم داد پس پاس سخن خود تباش در دیشی بود دیگر سلطان

گفت که ابو الحسن اگر چه در قرابت سن و از قوم حقانی است باوصف آن همیشه
 در زمره قلندران سید را جو پیر زیاده افتاده می باشد چه خوش که محبت بدین دختر
 با ابو الحسن بسته شود با دوشاه را این مشورت پسند افتاده بتلاش ابو الحسن کسان را
 فرستاده گویند آنوقت عصر بود سید را جو حینی درختان سرزبانغ خود را که تازه
 نشانده بودند آب دمانده نزدیک درختانش نشسته بودند که ابو الحسن آمد
 سلام کرد بی اختیار بر زبان آن ولی افتاد گذشت که بیاسی ابو الحسن بدست
 تو خائے ندم که این وقت بدختر بادشاه حنا بندی می شود این بگفت ابو الحسن
 نزد و طلبیده کل از حنا آن برداشته بر ناخن انگشت خضروی چسپانید
 همان دم کسان بادشاه براسے طلب ابو الحسن آمده او بر وند و او را اس
 شالانه پوشانیده با دختر بادشاه عقد بستند سید سلطان این خبر شنیده تمام
 شب با فوج خود براسے جدال و قتال مستعد مانده چون کار سے پیش
 ترفت بادل پرانده و الم صبحی کوچ کرده باورنگ آباد رفته با دختر میر حسین
 محمد معظم خان خانم خانان منعقد از دواج گشت اکنون که او آپیش از دوسا
 حیات بخشک بیگم والده ماجده او در شنند پیری بتایخ بست دهم شعبان
 شب سه شنبه بر حمت الهی پیوست و بعد دو سال و چهار ماه چند روز سلطان
 عبدالقد قطب شاه روز یکشنبه سوم محرم سنه ۸۲۳ هجری به رحمت ایردی پیوست
 عمر او به شصت سال رسیده بود مدت چهل و هشت سال سلطنت با استقلال
 نمود و بادشاه بانو ابر سه عنایت او بود با جمله بند نیازت بادشاه فردوس
 آرام گاه جمله ارکان دولت اتفاق کرده ابو الحسن را بتایخ پنجم محرم الحرام سنه
 بر تخت سلطنت اجلاس دادند و سید منظر که انا بتدای خطاب قبول نکرده بود
 بر منصب وزارت مقرر گردانیدند و او در اندک روزها از خلایق کنج خلقی آغاز کرد

و بادشاه را نیز از خود بجانید لهذا ما و ناپندت را که پیشکار او بود بادشاه برفق
مدار از خود ساخت تا آن وقت کیش آقایی خود سید مظفر را بے پرو و بال کرد
از قلمدان وزارت سرفرازی یافت و تعلقه خود یعنی پیشکاری به برادر خود
نیکنا مغوض گردانید گویند که هر دو بر تمثال برادر حقیقی ساکن کرنا ملک بود
و بعضی گویند کلک سنی بچه امیرم بود چون مدار علیه سلطنت شدند آنچه از ایشان
بدی داشت کاری و در حق مدار خلاق آمده آنچه سفاک تاخته نشده باشد
بنیک نامی این خاندان عالیشان را بگسیخته و خاک و سست ملازمت بر سر حال

خود محبدر با عی

زشت خوئی کار شیطان است زین کار به خلق را اگرگ چو نیکس گو سقید کار به
هر که ایند بنا حق بر گز و عفا کند گر چنین مردم بود زین کس سبک مزایه
باعث از روگی خلاق از ان هر دو بر اول شوم تجید وجه است خواستند که
اهل کاران قدیم بادشاه بر هم زده بر بهمان همقوم خود را خیل مهات سلطنت
گردانید و دو ماه پرتاب را و که عهد سلطان محمد مساف شده بود وضع نمایند
و سر رشته ماهوار سپاه گسیخته در تمام سال بجهار اقساط دهند اضافه را که سلطان
محمد قطب شاه کرده بود موقوف سازند و رواج اسلام را بضعف مبدل ساخته
کیش خود را تقویت دهند نقل مشهور است که در بیرون شهر نواحی آشت
گیری تجانه اخذات کرد و اکثر جلوس سواری در آنجا میرفتند روزیکه عبد مهنود
بود کمال حشمت و جلوس سوار شده سادات و شرفا را همراه برده شامات
نمود که حد مناد در آن شکسته بود من شمارا همراه خود باین طور به تجانه می برم
گویند در آن روز اشک از چشم سادات مانند رو و چی چون روان شد و در
ماثر الامر اند کور است که چون غزل سید مظفر که مدتها دیل السلطنت بود

و رتق و قفق مہبات مالی و ملکی بآن ہر دو شوم ملوم کہ مایہ مقاصد قفق
 و مورث و مال روان و دومان نو دکہن گشتند تفویض یافت و مخالف قدم
 بندگان بارگاہ گردیدند اما محمد ابراہیم ولایتی را مخاطب خلیل اللہ خان از زمان
 سازی و مزاج شناسی جاہ لہ و چا پلوس می پیوود آن ہر دو بہرین رضایی
 او منظور می داشتند لهذا ہند رار و ج یافته بمنصب سرشکر خطاب خلیل
 خان بیک حملہ رایت بلند باجی افرشت و سبج نگیں خود این کردہ بودیت
 زالتفات بادشاہ و بیڈت روشن دان گشت ابراہیم سرشکر خلیل اللہ خان
 القصد ابو الحسن تانا شاہ مرید شاہ راجو صاحب است و پنجاب پیرزادہ
 حسین شاہ ولی قدس سرہ است نسب نامہ سید شاہ راجو حسینی قدس
 سرہ بن سید شاہ اسد اللہ بن سید شاہ صغیر اللہ بن سید راجو بیج پوری
 بزاد حسین شاہ ولی قدس سرہ بن سید اسد اللہ بن سید صغیر اللہ ثانی
 بن سید اسد اللہ بن سید عسک اللہ بن سید صغیر اللہ دکن بن سید
 محمد اکبر بن حضرت سید محمد یوسف حسینی بنده نواز قدس سرہم و سید راجو
 حسینی صاحب پیش از جنگ عالمگیری با قلعہ گوگ لکنڈہ در سنہ ۹۶۷ ہجری ہجرت
 حق پیوست در گبندی کہ در حیات خود احدث کردہ بود بہنوز با تمام زید
 بیرون فتح دروازہ جنوب رویہ شہر واقع است مدون گردید حضرت
 علیہ ہنگامیکہ رایت عالمگیری پرتو افکن مرز بوم کن گردید حسین بہ شہر
 بیجا پور بوجہ ہمت گاشت و شہزادہ محمد اعظم را عا اگر ان جہتہ کشایش
 بیجا پور تعین ساخت چون ہمہ بانتداد کشید عالمگیری بادشاہ از اوزنگ آباد
 یا حمدنگر از انجا بہ شولاپور نہضت فرمود در انجا نوشتہ ابو الحسن بنام
 وکیل او کہ در لشکر فیروزی بود بحسب از نظر بادشاہ گذشت دیدن مضمون

که تا حال مراسم بزرگی می نمودم حالاکه ایشان سکندر عادل شاه را تیمیم
 داشته بجا پور را محاصره نموده کار برو نیک ساخته اند و جب آمد که سوا
 جمعیت سو فوری بجا پور راجه سبها مرطبه باشکوه بشمار جهت کمک کمر سعی بر بند
 و دریا بسو داری خلیل اشد بیگ حمله خیل سوار جزار معرکه گذار تعیین تا می می ننیم
 که ایشان کدام طرف مقابله و مقابلهت خواهند کرد و بجز و مطالعه این
 خط نایره غضب سلطانی بالتهاب آمد و بر زبان گشت که ما گوشمال یک
 جنبی فرودش متمول سازنگ نواز را موقوف ساخته بودیم حالاکه ماده خرد
 بیانک اندجای توقف نماند با وجود تعویق مهات بجا پور بادشاه زاده شاه
 عالم بهادر گلوگلیاس به استیصال ابوالحسن مامور گردانید خلیل اشد خان
 باتفاق شیخ منہاج بارستم را و با عزمزاده مادتا دینکنا باستقبال شاه زاده
 شانت در سواد قصبه سیٹرم و ملکیه چند نوبت اتش محاربه فیما بین مشعل
 گردید و لادران طرفین داد و مدعی و شجاعت دادند آخر الامر شیخ فتح و ظفر
 بر پرچم لوائی عالمگیر وزید آخر شهنزاده شاه عالم بهادر که با خلاق حمید
 متصف بود پیغام کرد که سیٹرم و ملکیه و پرگنه ناگادی که درین ایام برگنه
 حدیا پور شهور است و پرگنه اڑکی و کوکو رٹوئی که برین فوج بادشاهی متصرف
 شده است پیشکش بادشاهی نمایند عرض داشت سفارش شما بحضور
 بادشاه مرسله داشت صلح می کننا نم خلیل اشد خان که شیوه پور پیش
 داشت قبول کرد اما شیخ منہاج و رستم را و دیگر جهالت پیشگان گفتند
 این پرگنهات به شمشیر ابدار و نوک سنان کار گذار ما و ابسته است
 و جنگ را آماده ایم باز کارزار و صف ارا سئے میان آمدوران روز
 توپ هائے بسیار که با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود جنگ

عظیم شد از اول روز برآمده مسرکه کارزار شعله ور بود بعد از آن دکنیان رو بر تاقند
 و فوج بادشاهی تعاقب کنان ناپاکچه ایشان رسید غلغله عظیم در لشکر دکن اتران
 شیخ منہاج دو کس را بخدمت شاه زاده فرستاد پیغام کرد که ضابطہ بادشاہ
 سلف چنانست کہ دست تاراج بنا سوس مردم در از نمی کنند اگر سہ
 چہار گہڑی فرصت دہند از قبایل خاطر جمعی نمودہ باز بمقابلہ پروازیم مشہور
 با مردوت تلوار بمیان کشیدہ سزا دلان را بر اے سنع دست درازے مال مردم
 رعایا ایشان تعیین نہ نمود دکنیان قبایل را بر نیلان و اسپان سوار نمودہ
 طرف گہڑی کہ نزدیک بود روانہ ساختند و بوقت سہ پہر باز شکوہ تمام حلویہ
 مقابل فوج بادشاہ آمدند و ترودات رستمانہ از مرد و جانب بظہور آمد جمعی
 از طرفین بقتل یا ز پا در آمدند و از جانب دکنیان شیخ منہاج و رستم با در گشتند
 پنج سوار دیگر از جانبین زخمی ہائے کاری برداشتند و از مردم بی نام و نشان
 بسیارے گشتہ شدند چون شام شد برگشتند در همان شب در سرداران دکنی
 تفرقہ افتادہ لہذا فوج دکنیان منتشر شدہ روی جانب سید را آباد آورد و وقت صبح
 خبر آواری آہنبا سبغ شاہزادہ رسید حکم نخواستن شادیانہ و تعاقب نمودن
 آہنبا نہر نمود چون دکنیان پیش ابوالحسن آمدند خلیل اللہ خان را بنا سازی
 متہم ساختہ ہر سبت را از جانب او دامنودند ما و ننا پنڈٹ نیز ذہن نشین سلطان
 ابوالحسن ساخت کہ او رجوع بشاہزادہ آوردہ ارادہ نوکری آنطرف دارد
 بنوع بادشاہ زاید بطنہ نمودہ کہ فکر مقید نمودن بل بقتل آوردن او قہر یافت
 خان مذکور گہی یافتہ بنا چاری در خدمت شاہزادہ شتافتہ در سال بکہزار و نوڈ
 شش ہجری آخر خلافت مست شاہزادہ نمودہ ب منصب شش ہجری ذات
 و شش ہجری سوار و خطاب مہتاب خان ممتاز گردید و ہمین سال در شولاپور

باستان بوسی عالمگیری پیوسته باغلام خنجرار روپیه و دیگری عطابا اختصار
 یافت القصه چون خبر نزدیک رسید شانهزاده لمحق شدن اندر خان باوشا
 استساریافت سلطان ابوالحسن بتغیر گشته مخفی اول شب باجمع از خدمه محل
 و صندوق هائے جو ابر و سون و اشرفی نام هر چه به جلدی توانست با خود گرفته
 رو به قلعه گوکنده نهاد و باقی همه کار خانات بادشاهی مال تجار که زیاده
 از پنج کتور روپیه خواهد بود معه ناموس سپاه و رعایا در شهر ماند این خبر
 در آن شب قیامت عظیم بر ساکنان حیدرآباد بر پا گردید و چندین هزار شرفا
 که فرصت سواری و برداشتن مال و اسباب نیافتند سر اسیمه گشته دست
 زن و فرزند گرفته بجانب قلعه گوکنده راهی شدند و اکثر زنان را فرصت بر قوه
 پوشیدن هم نماند پیش از آنکه بادشاه خبر رسد و با ایشان و غارتگران شهر
 دست لغارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب غوغائے عام بود بسیار
 از پسران و دختران مردم و مال و اسباب اکثری بدست تاراجیان افتاد
 القصه مردم شهر هزار خرابی عیال و طفل خود را بقعه گوکنده رسانیدند
 وقت صبح قرار ابوالحسن و خابے شدن شهر و هنگامه شبانه امراض شانهزاده
 که بقاصد شش کرده فرود آمده بود رسید شانهزاده این فتح غنیمی را که بسیار
 متنصور بود در یک شب بوقوع آمد غنیمت عظیم دانسته بسیار خوش و خورم
 گردید فی الغور نقارخانه نوحته از انجا بوی حیدرآباد کوچ کرد مردم غارتگره
 پشتتر از رسیدن لشکر شانهزاده بشهر آمده چه در شهر و چه در دولت خانه بادشا
 فچه در محله و بازارها چیکه بنظر درآمد از اموال بادشائے و امرا و تجار لکو
 از زر و نقد و اقسام جوهر بسیار و زیور هائے گران بها و قمشه و فیلان اسپان
 همه غارت نمودند و قالین های بگلین که برداشتن آن تنغیر بود و بنجر و شمیره

بریده پارچه پارچه که از دست هدیگری ربودند و آن قدر زن و فرزند مسلمانان
 دهنود با سیری رفتند که شرح آن نتوان کرد و او پس از آن شامزاده
 نیز داخل شهر شده بفرار و داخل محل سراسر کئے بادشاه کردند آنچه در سالها
 و ماه با صورت گیر و در یک روز بوقوع آمد شامزاده شکر ملک بخش حقیقه بجای آورد
 چون تاراجی شهر آگاهی یافت سزا و لان تعیین نموده در منع آن کوشید
 فاما فایده نیکبخشید آخر الامر کوتوال لشکر را مأمور نمود که باتفاق دیوان با او
 چهار صد و پانصد سوار با خود گرفته در گرداوری و ضبط بقیة تاراج کار خانجات
 ابو الحسن و غیره پردازد بعد از آنکه مستاد نامی ابو الحسن نهر را عجز و نیاز پیغام
 التماس عفو جرایم کرد و نزد شامزاده آوردند آنها گفتند که چون بلده در اختیار
 شامزاده آمده است برای منع تاراجی خلق اندک حکم عالی به تقدیر شرف
 یابد شامزاده علم عیان سزا و لان شدید برائے خبر و منع تاراجیان و گوشمالی
 جسمی که آتش می زدند تعیین نمود ازین تقدیر اگر چه اندک اطفای نایز
 فتنه و فساد شد اما تاراجیان ممنوع نگشتند و بعد از آن التجا کئے ابو الحسن
 تقبیل بر تکلیفی که بمیان آمد از حد گذشت و قریب هشتاد نفر از همون نقد
 و جنس ابو الحسن ب ضبط سرکار درآمد بادشاه را بر حال او و بیگانان بلده رحم
 آمد و التماس او بشروط چند قبول نموده نمود که بخدمت بادشاه عالم
 ستان معروض داشت شفیع جرایم میبوم و از جمله آن شرط که بمیان
 آمد قبول و پیشکش یک کروڑ و سب لک روپیه کئے و وجه مقرری هر سال
 و مقید و بی دخل ساختن ماونتا و نیکنتا که مایه فساد و باعث خرابی حیدرآباد اند
 دوست برداشتن از کهڑی و سیڑم و کوهی و دیگر محلات مقبوضه که در تصرف
 فوج بادشاهی آمده بودند پوشیده مباد که پیش ازین در فرمانیکه بنام

سعادت خان وکیل بادشاهی صادر شده مندرج بود که اگر چه افعال فتح آن
 ناعاقبت اندیش یعنی ابوالحسن از احاطه تقریر بر سر و نیست اما از صد یکی در آن
 بسیار اندک که بشمار می آید ز نام اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار و و کاف
 فاجر ظالم نیکنا و ما و نناد و بولون و سعادت مشایخ و فضلا را مغلوب او ساختن
 و در ترویج فسق و فجور علانیه به نهایت مرتبه کوشیدن و خود مرتکب کبایر
 گشتن و مستغرق باوه پرستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق
 را از عبادت منسوق نمودن و در اعانت کفار حربی یعنی سنها می جهنمی
 و قیقه فرو نگذاشتن و خود را در نیاده نژاد خالق و خلق که در مطیع معاندست
 کفار حربی که بنی الهی واقع شده مطعون ساختن و با وصف رسیدن منان
 بصحبت امیر مصحوب مردم فهمیده ادا ب دادن و پنبه غفلت از گوشش
 کشیدن و در ایام یک لک هون نیازگی نژاد سبها فرستادن و بفرط
 غروری و مستی باوه ناکامی پیودن و امید ستگاری در هر دو جهان داشتن
 مصرع زهی تصویر باطل زهی خیال محال، فرمان بدستخط خاص عالم گیر بادشا
 آمده بود در عقید داشتن آن دو بر بهمان ماده فساد که مدار سلطنت او بودند
 مثل خلیفه ابوالحسن بود بعضی سرداران عمده و خدایه عتبات محل مثل مرزبان و صاحب کتارستان و کافرستان
 تنگ بود و در پیکر ابوالحسن اطلاع نمایند زبانی بعضی مهران از و لوکان بهم آورد ساگر که بطریق رفاقت
 آن بلطیان نمی پیودند و در باطن خود بدل بودند چنانکه شارت قتل نمودند پس در حالتی که آن مرزبان کار
 اهل رسیدند و یک تمانه متصل دیوار اقلوجیت مشورت تازه شسته بودند بر سر تپه سید هر دو
 را از تن جدا کرده و محبوب مردم فهمید نژادشان در فرستادن و نژاد خود شدل شده
 عرض داشت مشتمل بر مقرر شدن صلح با سلطان ابوالحسن بجناب شاه عالمگیر
 فرستادن و بحسب ظاهر منظور نظر گردید چنانچه سعادت خان را که دیوان فوج

خان جهان بہادر بود و بجا لب برائے تحصیل زر پیش باقی سال سابق
 و حال تاکید شد و در خفیہ شاہ عالم و خانبہان بہادر طلب حضور شد القصہ
 چون گرائے غلہ و کم یابی گاہ در لشکر شاہ زادہ از صدر و دادخواستند
 کہ تار سیدن جواب عراض دیگر بگو میر رفتہ انتظار حکم کشند درین میر
 محمد ہاشم سپہر میر تضحی حیدر آبادی کہ بعد نزول آیات عالیات خجستہ بنیاد
 خود را منہ سپہر سعادت ملازمت رسانیدہ مورد عنایت گردیدہ بود پس
 سید عبدالکریم و چندے دیگر از بندہ با فوج شاہی قدرے جو اہر خلعت کہ
 برائے ابوالحسن التماس بموجب شاہزادہ مرسل بود نزدیک حیدر آباد رسید
 چون زبان زد خاص و عام شدہ بود کہ فرستادن خلعت و جو اہر محض
 قریب است سرداران ابوالحسن مثل شرزہ خان و عبدالرزاق لاری
 برفرج قاہرہ بادشاہی تا حدتہ آرا نگاہا غافل بودند و از جانب شاہزادہ گل
 نہ رسید میر ہاشم و بعینے سرداران زخمی شدہ دستگیر گردیدند و شاہ عالم
 بسبب شدت گرانی غلہ از حیدر آباد کوچ کرد و بگو میر رفتہ اقامت گزید درین
 ایام قلیج خان بہادر عرف عابد خان بموجب حکم عالی بہ شہرت تحصیل زر
 پیشکش با فوج شالیستہ نزد شاہزادی رسید شاہزادہ طلب حضور شد و بادشاہ
 بنا بر امید از ہمہ بیجا پور آیات نطقہ افزاشت و بتاریخ نسبت و حکم شعبان
 سواد بیجا پور متصرف خیام نطقہ فرجام کرد و ند شاہ عالم و روح اندکان غلام اللہ
 خان بہادر فیروز جنگ خلف عابد خان بہادر و دیگر امر اسے نامدار برائے
 مدد اعظم شاہ و حمار بہ و حمار و بیجا پور ما مور شد ندہر یکے جو ہر شجاعت و تضر
 آن قلعہ ظاہر می نمود چون از ساعی حمید غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ دیگر
 بہادران بانام و تنگ عرصہ بر منصوران و سرداران بیجا پور تنگ کردند

و از رسیدن غده و آب مردم بشمار تلف شدند شتر زه خان از زمانی
 سکندر عادل شاه امان خواسته در او ابل شهر زمی قنده شش هجری کند
 قلعه بخدست شاه عالمستان حاضر ساخت و سکندر عادل شاه مقید گردید
 صدای شادمانه بلند او از گشت مدت محاصره بجای پور سه نیم ماه بود بعد از آن
 فتح یافت حکم شد که سکندر عادل شاه را قلعه دولت آباد بروه باغ از نگهبانان
 و قراقرز کفاف او وجه یومیه میرسانند باشند و بند بست بجای پور بروج الله
 خان بخشی با تفاق سید عبدالقادر خان سفوح گشت نیز حضرت خواجه بنده نواز
 سین قفس سره از آنجا کوچ کرد و بنام ابوالحسن و سعادت خا نصا خدیجه آباد
 فرامین مشتمل بر خوف و رجا در رسانیدن از پیشکش بتا که تمام ابلخ نمود
 و ضعیف سعادت خان شرف ترقیم یافت که مابد دولت غزم تنج حیدر آباد و ایم
 ورین روز رایات جهان کشتا با کظرت سوجه خواهد شد و تحصیل زر ستم بکار روه
 سعادتمان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات بادشاه ساخته برای وصول
 پیشکش سزاوی نمود چون ابوالحسن در انوقت انقدر زر نقد داشت سادات
 خان پیغام نمود که زر نقد درینوقت موجود نیست می خواهم که از جوهر و جبرس
 مرصعه که در خانه موجود است جدا نموده حواله او نمایم بعد چهار پنج روز ادای زر نقد
 نموده زیور بارها خواهم کرد و انوکالت پناه بعد رسیدن زیور که چهار چند از پیشکش
 خواهد بود رسید پیشکش بمهر خود بدسند با عرض داشت خود که موشقی با س
 سیوه و فواکه میرود و موقوف کرده بخدست عالمگیر بادشاه میفرستم سعادت خان
 بکر و حیل قرار مدار کرده ابوالحسن و سعادت خان آن زیور را سوه بهنگلی با
 فواکه از طرف خود نیز میفرستاد همراه بهنگلی با س ابوالحسن بخدست عالمگیر
 بادشاه فرستاد و یک دو روز بران نگذاشته بود خیر رسید که بادشاه

کوچ بکوه کجید را باد می آید ابو الحسن باستماع این خبر پیشش ربا بعبادت خان
 پیغام کرد و الحال پاس کلی بجه رسید و توقع عفو جبرایم مانند خوانچه زیور امانت
 ماراد افسد و هند سعادت خان جواب داد که برای حق نمک و پاس قدامت
 با و صنف اطلاع اراده باد شاه به تسخیر حیدرآباد نظر نمک حلالی خوانچه ماسه زیور
 بخدمت باد شاه عالمستان فرستادم حالا بعوض آنخواجه ماسه و جانم خان
 است و قدیمی نام باد شاه است بر سر این مقدمه شورش و نهنگ می پیا
 آمده ابو الحسن فرج بر در خانه صاحب تعیین نمود سعادت خان پیغام داد
 که درین ماده اگر چه حق بجانب شماست و من از جان خود دست برداشته
 خوانچه با نزد باد شاه فرستادم لیکن از کشتن من باد شاه راجحت بر شما
 خواهد شد و بیچ وجه امید و احتمال عفو جبرایم استخوانچه دید و اگر من زنده ام
 احتمال عفو جبرایم باقیست سلطان ابو الحسن نظر بر عواقب امور داشته
 عذرش مسوع داشت و دست از مزاحمتش باز داشت بلی بنا بر صلت
 سعادت خانرا طلبیده به نسبت سابق زیاد تر اعزاز نموده اخیرین گفته خدمت
 و جواب مرصع با و مرحمت نمود و القصد بعد از آنکه ابو الحسن مایوس گردید شیخ
 سنه حاج شکره خان و مصطفی خان عرف عبدالرزاق خان لاری و دیگر سرداران
 فرج را با فرج بکین با استقبال باد شاه فرستاد چون بدو منسوق حیدرآباد و قاپا
 فرج باد شاه شد درینوقت عریضه غازی الدینخان بهادر نیر و زنگ بعد از
 فتح بیجا پوری تسخیر قلعه ابراهیم گره مامور گردیده بود و مشتمل بر شوره فتح انقلاب و روان
 شدن خود بطریق میانرا بحضور رسید از انتشار این خبر پامی نبات سرداران
 ابو الحسن از جان فرزیده پس پاشند و ۲۴ بیح الاول سنه ۱۰۹۸ هجری بیک
 گروه حیدرآباد نزول اجلال شده حکم به تقسیم مورچال و بر آمدن ختن برج

و با طره شرف نفاذ یافت درین اثنا فوج ابو الحسن با طرف لشکر آمد و جنگ
 پیوستند و مردم قلعه نیز بجانب لشکر بادشاه شروع و سردان توپ بانها
 نمودند و خواجه ابو المکارم با بعضی مغلان و سادات پارینه زخمی شدند و بعد
 از آن دو کتیان روز از مقابلہ بر تافتند بالجمله بعد تعیین مورچال و نرسیدن
 فیروز جنگ بہادر حکم بکنیدین لقب و بستن دمدہ بعد و پیوست و ہر روز
 جدال و قتال بوقوع می آمد در ہمان ایام محاصرہ را حکم شد کہ توابع محصورین را
 کہ بیرون دیوار قلعه ضرر و آمدہ اند بردارند قلیچ خان عرف حابد خان پدر غازی الدین
 فیروز جنگ کہ بعد مغفرت تائب نواب آہنچاہ مرحوم باشند در آن داریو
 یورش نموده قریب دیوار قلعه رسید ناگاہ گولہ رنبرگ قضا از بالا سائے
 قلعه بر شانہ اش خورده دست را جدا ساختہ او از آنجا اسپ سوار با استقلال
 تمام ٹڈیرہ آمدہ جراحان را طلبیدہ جراحان از شانہ اوریزہ ہائے استخوان
 چیدند او بہ استقامت پہلوزوہ بے چین چنین با حاضران در سخن بود
 ذار و دم دست قہوہ می خورد و میگفت بخیر روز خوبی بدست آمدہ روز و دم
 بموجب حکم بادشاہے برای دلجوی او اسدخان آمدہ او بموجب معمول تعظیم
 دادہ باو در سخن شدہ و گفت ہچو ما صد غلامان نثار قدم بادشاہ باد۔
 متہائے از زونی سن انت کہ بندہ زاوہ بجای من سرفرازی یا بد اسدخان
 خلف ارشاد و غازی الدین خان بہادر را بحضور فرستاد تا از حضور بادشاہ بکلمت
 منصب او و اضافہ منصب خود سرفراز شدہ آمد آنجناب خلف را مخلص دیدہ
 شاد شد و اسدخان را وداع کرد و بروزہ رضوان خرامید متصل میدان
 قلعه مذکور مدفون گشت رحمتہ اللہ علیہ القصہ ہر سفتہ ملک ہر روز بسی بہادران
 مورچال پیش میرفت پس از آن قلعه والہ با میدان کم بے آمدند بلکہ شہر بہار

و شیخ نظام اکثر ملازمان ابوالحسن باستمالت بادشاه حقوق ولی نعمت قدیم
 خود بطریق سیان بنیاد و رودر گاہ بادشاه آوردند شیخ نظام بعد ملازمت بحضرت
 ششس ہزار می پنج ہزار سوار و خطاب مقرب خان اخصاص یافت و از جملہ
 نوکران عمدہ ابوالحسن کسی کہ با تخییر قلعہ از ابوالحسن رو تافت یکروز بمقتضی حاکم
 قلعہ ترو مردانہ نمودہ ز جنہائے کاری برداشت مصطفی خان عرف عبدالرزاق
 لاری کہ بود نمک حلالی و رفاقت او مشہور عام است کہ با وصف وعدہ و عہد
 عالمگیر از رفاقت ابوالحسن رو تافت موصوعہ خدا کند کہ چون عبدالرزاق باو فریق
 بالجملہ مدت محاصرہ کہ قریب نہ ماہ باستاد کشید از کثرت ذخیرہ و باروت
 و اسباب قلعہ واری کہ در قلعہ بود بلا تفصیل از رو و دیوار برج و بارہ قلعہ گولہ
 توپ و زنبورک و مال و حقہ اشتبازی بجانب لشکر بادشاہ می ریختند و از
 اشتبازی و آتشکاری و بر خاستن دو باروت و غیرہ تارکی آتچنان بود کہ
 روز از شب متمتاً ز نمی شد و ہر روز بنیدہ اسے کار طلب بادشاہی بمجر من تلف
 می آمد و زخمی میگردد و بدینہا و دران فوج بادشاہی تردد ان نمایان بر روی
 کاری اور و مذ خصوصاً فیروز جنگ و صف شکن خان پسر توام الدین خان داروغہ
 توپخانہ و مہتاب خان و چند بہادران پیشتر از دیگران جانفشانی میکردند
 چون از اعیان عبدالرزاق لاری و عبدالقادر خان پنے کسی دیگر رفیق ابوالحسن
 بود و موافقت نمودہ بنیام فرستاد کہ قلعہ از و بدست آید او از ترخہ بان طرف
 کہ از ضرب توپ ہاشک تہ درختہ شدہ نشان داد او وعدہ باز نمودن در و از
 مذکور کہ از قبضہ اختیارش بود بمیان آورد پس پاسے از شب ماندہ روح
 و مختار خان و رحمت خان و جان نثار خان و صف شکن خان با دلیران
 گروہ حیدرآباد نزول اجلال شدہ حکم بقیم مورچال و بر آمدن شرج

داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود بطرف دروازه ناکور که کثیر کے
 نام و اوہ آید عبداللہ خان پنی حسب الوعدہ دروازہ را بکشا و شاهزادہ بہ بند
 و نشاندن مردم خود پروخت صبح چون صدائے مفتوح شدن قطع بلند شد جلد از
 خان لاری اطلاع یافته و فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیامده بر پشت
 اسپ چار جامہ سوار شدہ با فوج عالمگیری چنان جنگ کرد کہ دروازہ زخم کار
 برداشت اگرچہ از ان در طہ بلاک نجات یافته باز دیگر جیات یافت اما بوقت
 بیہوشی بر پشت اسپ با اختیار نماند کسی اورا بشناختہ نجاتش بر دو بالجمہ چون
 صدائے دار و گویر سبب ابو الحسن رسیدہ و او از جرعہ و فزع اندرون و بیرون
 برخواست ابو الحسن با استقلال مزاج خود و بتسلی خدم محل پروختہ و او از
 حرم محل و واع خواستہ بدیوان خانہ آمدہ و چشم براہ مہمانان ناخواندہ داشت
 چون وقت طعام خوردن اور رسیدہ بود طعام کشیدن تا کہید فرمود بعد از آن
 روح اللہ خان و ممتاز خان و مردمان دیگر رسیدہ سلام علیک گفتند
 جواب سلام گفتہ تعظیم دادہ سر کرام از کرم خویش بفضاحت کلام مستکلم گردید
 چون بجا اول خبر طعام کشیدن آورد از امر ایان چیز سے خوردن خواستہ تکلیف
 ہم نمک شدن نمود مختار خان با یک کس دیگر شریک طعام گردید روح اللہ
 خان از روی استعجاب پرسید کہ این کدام وقت طعام است ابو الحسن
 گفت وقت چیزی خوردن همین است زیرا کہ از بارگران سلطنت نجات یابم
 این بارگران بر سر دیگر رفت سبب بار شدیم انقصہ بعد از فراغ طعام اسپ
 سواری طلبیدہ با اتفاق امر کہ مالہ دار از اطراف روضہ گرفتہ بودند سوار گردید
 چون نزدیک شاهزادہ محمد اعظم شاه کہ بر دروازہ قلعہ خمینہ مختصر فرستہ فرود
 آمدہ منتظر قدمش شستہ بود رسیدہ مالہ مر و ایدگران بہا کہ در گلوسے

خود داشت برآورده در گردن شاهزاده انداخت شاهزاده قبول نموده دستبلی
 بر پشت او نهاد و تسلی فولاد سا بخت بادشاه عالمستان آورد حضرت خدیو
 با و سلوگی که در طور سلاطین خطا بخشش و پوزش پذیر باشد نمود بی آنکه روبرو
 طلب فرمایند از او اگر ام نگهداشت نعمت خان عالی تاریخ این فتح صنعت
 تمهید و تصرف این رباعی اینکه اول اعداد چهار محل گیرند - و عدد ابو الحسن قایم کننده
 بعد اعداد ابو الحسن از اعداد چهار محل وضع کنند باینکه ۲۲۶ - اعداد او رنگ زیب
 ۹ می باشد و این هر دو را جمع کنند جمله ۳۱۶ شد غله در سلک نظم کشید رباعی
 ابو الحسن داشت جابه چار محل + بدش کرده از انیمان نقتدیر
 او برودن رفت و این بجایش نشست + سر شاه او رنگ زیب عالمگیر
 بادشاه بعد فتح حیدرآباد و نامش و از الحیا و دوستند تا آنکه در عصر سلطنت شاه عالم
 تبدیل آن نموده فرخنده بنیاد و نامش در دفتر ثبت گردید چون پریانیک از
 قوم بید که بدترین کفار مردار خوار اند در ایام شیخ بیجا پور و حیدرآباد و از زوه نبر از
 و سیاوه با سه بشمار جهت معاونت سکندر عادل شاه و ابو الحسن آمانا شاه
 و بستن راه رسد غله رسیده بمقابله لشکر بادشاهی شوخی نام نموده بود خانه زاو
 خان سپرد و روح الله خان جهت یتیمه او و تسخیر مملکتش نام زد گردید او بجز بلتخی
 بجانمزد او خان شده کلن قلمه شوراپور که در تصرف او بود همراه او روه از خان موصوف
 ملاقات کرد بعد از آن بوساطت خانه زاو خان دولت ملازمت یافته بمنصب
 پنجزاری سوار سفر فرز شده برای تسخیر قلمه آوونی که در تصرف سعید و شیخ بیجا پور
 بود و غازی الدین خان بیاد فیروز جنگ بهراولی بادشاه زاده محمد اعظم شاه
 مقید گشته روانه شد و نظر بر عدم پائی باقی و میسر نیامدن جاگیر کاما هم غلبه همراه
 فیروز جنگ بود ندعی من جاگیر مدد خرج نقد تقریر یافت از عقب فیروز جنگ

باو شاه زاده محمد اعظم باچهل نهر سوار مرض گروید و خود بدولت با فروش گوده
 عالمستان بود بند و لبست فلاح حیدر آباد اوایل ربیع الثانی سن ۹۹۹ هجری
 رایت ظفر آیت بجانب ظفر آباد میدرافراشت بعد رسیدن بیدر ابوالحسن
 را که همراه رکاب بود همراه جان شاد خان قلعه دولت آباد و آنه ساخت دیگر سیر
 سر انجام نمودن بایحتاج و اینک مرعوب طبع ابوالحسن باشد از خوراک و پوشاک
 و خوشبوئی که بغیر عبال تواند گذرانید تا کید شدت شهر است که سلطان ابوالحسن
 تانا شاه را بچهارده سال در طفلی گذشت و چهارده سال بقیصیل علوم و چهارده
 سال در حلقه میدان قلندران سیرا چینی قدس شهر چهارده سال بسلطنت ممالک تنگ
 و چهارده سال در حبس عالمگیر باو شاه و قلعه دولت آباد گویند و ریاضت حسین باو شاه مغرور یافتند و
 که بنده سلطان می نامیدند چون بیسن تمیز رسید حسب الحکم عالمگیر باو شاه
 بدربارمی آمد و قتی که بدربارمی آمد نوکران ابوالحسن بیاس سواقی حقوق استقبالی
 نمودند سلام بجا می آوردند و این بعالگیر باو شاه معلوم گروید از آمد و رفت و با
 منع نبود و نظر بند ساخت باز احوال او معلوم نیست که چه شد از آیت سلطان
 ابوالحسن تانا شاه یک چهارم محل که بر کنار رود موسی شمس چهار عمارت عالی و در
 آن حوض در نهایت وسعت بود و دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آن طرف رود
 موسی بانکه فاصله واقع شده و در وسط نیز حوض کبکال وسعت گویا و ریاضت
 سواج چون پرتاب می شد باو شاه نوازه بیست گشتی خورد و در آن انداخته سیر کرد
 و عمارت آن نیز در وقت عظمت و وسعت بے نظیر بود اکنون خراب گرویده
 و چارمحل که باروت خانه ساخته بودند قدری باستقبال باروت رفت و
 قدری به سبب طغیانی آب موسی شکست درین ماده شخصی بیست طلع گفته است
 مشک آنهم صبر طاقت از دل میناب برد و پاره او سوخت آتش پاره او آب برد

گوشه محل را حادش ایام منهدم ساخت که زن یک حوض شکسته خسته آن
 آثارش مانده بقالین الملک العبود قصه وفات تاناشاه انیت که چون در
 قلعه دولت آباد و محبوبس بود بعد چارده سال اسبها را که بدی آغاز شد زفته رفته بنا
 توانی کشید شبی که صبح جلست سلطان ابوالحسن مغفور بود در عالم رویا قلعه را دید که
 نقش ابوالحسن را از قلعه بر آورده نزدیک مرقد شریف سید را جو قتال و
 ماجد سید محمد گیسو در از قدس سوره مدفون سازد قلعه را بعد مشاهده این رویا حاضر
 حاضر آمده بواسطه خوابه سوره اور خد مت سلطان معروض داشت که سخن ضرور
 معروض داشتن ابوالحسن در خواب گفت آنچه شمارا در خواب گفته اند بمن در بیداری
 نموده اند آنچه حکم شده است عمل از ند پس در شب نخستین روز دهم ربیع الثانی سال
 روح پاکش بر او نازل شد و ان خرامید پس بموجب وصیت موصوف قلعه را بدون
 اندیشه آنکه بقید انزانی حکم حضور بعد وفات هم از قلعه بر نمی آرند جنازه اش را بیرون
 قلعه برده متصل روضه نزدیک مرقد شریف سید را جو قتال مدفون ساخت کیفیت
 وقوع حادثات بده حیدرآباد و تالیان عالمکیه براسه بده فرخنده نشان بعد از
 عالمگیر بادشاه بعد فتح گولکنده در ستم دل خان را بصوبداری ممالک تلنگ در
 حیدرآباد گذاشته محمد ابوالحسن روانه میدر گردید و از آنجا اوایل ماه جمادی الاول
 ۹۸ هجری در سواد گلبرگه بشراف نزول فرمود بعد زیارت در گاه حضرت سید
 محمد گیسو دراز بنده نواز حسین قدس سوره هفتاد تمام نموده توجه بیجا پور گردید
 او آخر ماه مذکور حوالی بیجا پور مقرب خیام گردید چون آن شهر بنا بر وقوع حوادث
 ویران شده بود بنا بر آبادی و تعمیر عمارت شکسته حکم چهاونی فرمود در ۹۸ هجری
 مطابق سلسله جلوس قلعه او درونی مفتوح شد مسعود شیبی عادل شاهی قلعه را بخاکلید
 انقاد تسلیم فرمود و جنگ نموده فرزندان خود را بحضور فرستاده که ضعیف بود و نزدیکی

شده بگوشه عاقبت به نشست در سنه هجری مطابق ۳۳۳ جلوس و قیام عجیب
 کاشته می شود که در ایام تسخیر بجای پورگو لکنده طاعون و وبا نوعی شایع شده
 بود که هزار اخلایق غریق بجز خاک گردیدند شش شش انگه دانه طاعون برابر غنا کشت
 در نخل بازیگر شش تا نه ارگس با میدان ظاهر سیکشت که همین دانه مذکور بعضی
 از اعضای انسان ظاهر گردید با صدقه چشم سرخی و حرارت تب و تاب معلوم
 می شد امید زیت آگس نمی ماند از جمله مردم نیز مشهور هزار ارگس و بازار
 جان میدادند به کمتر کسی کفن و قبر سجده بود و در لشکر جای پوروشکر بادشاهی
 نشست تمام قرار گرفت زیاده تر از آنکه آتش خانها بند و از مرده و روزه با مخلو ماند و
 بلده مذکور آنقدر ویران گردیده که از هزار حصه آبادی باقی نماند و امتداد این حادثه
 عالم سوز از ابتدای است و هفت جلوس مطابق سنه هجری و او آخر سی و سه
 سال جلوس تا هفت سال ماند بعد از آن بمرو و مندرغ گردید و ملک و کن آنقدر
 ویران گردید که تا دوازده کرده صورت آدم و روشمنی چراغ نماند عالمگیر
 با شاه جابجا سراغ آبادی کنایند چون در سال اول و دوم آن به تحصیل نرسید
 شد جمع کامل قمر یافت چنانکه تا حال جمع کامل بر دفتر ثبت میگردد و المقصد ستم
 دل خان تا مدت است و سه سال بصوبه داری فرخنده بنیاد حیدرآباد استقلال
 ماند و قلعه گو لکنده از حسن قلمدار عالمگیری برگرفته قبض تصرف خود داشت
 و حکومت آن هر دو مکان می نمود و عالمگیر با شاه در همین مدت به تسخیر مرثیه
 پونه مصروف بود تا اینکه در سنه هجری سینه مرثیه بسی مقرب خان و کهنی
 با لکنده والد اسیر و دستگیر گشته بموجب حکم بادشاه بقتل رسید و قلعه
 ستاره که مسکن و مادای مرثیه بود در تصرف اولیای دولت درآمد اما
 بعضی سپران مرثیه هنوز بشورشش و فساد بودند ممالک مرثیه از وجود باغیان

بے باک پاک و صاف نگشتہ بود کہ خلد مکان عالمگیر بادشاه بمرض اسہما
 وضعف پیری کہ سن شریف از نو و سال بچہ تجاوز شدہ بود بر مقامات احمد نگر
 آخر روز جمعہ بہت و ہشتم شہر ذی قعدہ ششماہ ہجری بردنہ رضوان خرامید مرا ہم
 فریت ہو قوع رسیدہ خلد مکان را و خلد آباد و در روزہ منورہ مصافحہ بستہ بنیاد
 بروہ مدفون کردن و شانہ را وہ محمد کام بخش کہ خلد مکان در حالت مرض الموت
 پیر عالی تر بود چون بدر بار می آمد بجمیت کثیر میراہ سواری می آورد لہذا محمد اعظم شاہ
 کہ شانہ را وہ کلان بود شکایت این معنی پیش زینب النسا یکم ہمشیرہ اعیانی خود
 منورہ شفقہ نوشت بعبارت اینکه سلطان کام بخش پا از وارہ خود بیرون نہادہ
 است اگر چہ تا وہ شونخی آن بے ادب کار سنست اما اداب کافی است
 کہ رقمہ بمطالعہ آن بادشاہ رسید بعد مطالعہ بر بہان شفقہ جواب بدستخط خاص
 نوشتند اگر این ہمہ و سواس در جو اس نشود محمد کام بخش را جاے مرض
 می نمایم بنا بر آن اورا بصوبہ داری بجا پور روانہ فرمود و حکم شد کہ از حضور
 نوبت نواختہ روانہ شود و محمد کام بخش در نزد یکس بجا پور اقامت و رزید بعد
 رحلت خلد مکان کہ این خبر شایع شد سید ثار جان کلید قلعہ بجا پور را نزد محمد
 کام بخش فرستاد و خیر برآمدہ بلا دست پیوست بعد انقضای دو ماہ کہ از
 بندوبست شہر و اطراف خاطر جمع نمودہ اورا میان را خطابہ مناسب خطابات
 خوشدل نمود و در بجا پور بر سندان سلطنت جلوس نمونہ نمودہ و بیکہ خطبہ خود
 رواج داد و نظم سکہ انیت بیت
 و روکن زد سکہ خورشید جاہ ۴ بادشاہ کاہ بخش وین سپاہ -
 بعد ہفت و ہشت سال سوار فرام آوردہ بود قلعہ گلبرگہ رسیدہ اورا نیز
 سخن ساخت و سید جعفر اقلعہ را منورہ بقصد قلعہ و گن کہیہ را کہ بعد واقعہ

سپه خلد مکان در تصرف بر تائب نایک بو و تا پانزده روز شش روز بخار به سجاده
 حاضر را به محمد کام بخش سپرد و محمد کام بخش بپای بند و بست
 آنجا سجید آباد رسید رستم دل خان را نظر بند نموده قابض و متصرف گردید
 و کرد آن مردن محمد کام بخش بن عالمگیر با و شاه و قبه سعادت نور با چون محمد کام بخش
 رستم دل خان را مقید نموده بر بلده حیدرآباد قابض و متصرف گردید و در سال
 نامه اخلاص امیر محمد معظم شاه که بر او رعلاقی او بود رسید که آن عزیز القدر قدم از
 وایره خوب بیرون نیاورد که بر جهت حیدرآباد یورشش کرد رستم دل خان را که
 بند و بست بلده حیدرآباد و قلعه گو لگنده و غیره ممالک تلنگ تو جهه خوب داشت
 خیر خواه بادشاهی بود و نظر بند ساخته اند صلاح دولت بنو و برین هم اگر سکه
 و خطبه و کن بنام اینجانب رواج داد و پیشکش مقرری سال بسال ارسال
 حضور می نمود با شنیدن اختیار هر دو صوبه با اختیار آن برادر سپردیم بعد از آنکه
 فرمان بنام او صادر گشت بجواب آن نه پرداخته علاوه بر آن از رستم دل خان
 عداوت جانی و ریش گرفت رستم دل خان در فکر خود شده از سبقت خان و
 احمد خان و مقرب خان و زاهد خان و میر احمد حیدرآبادی هم داستان شد
 فکر دستگیر نمودن محمد کام بخش و رسید جامع نمودند محمد کام بخش نابالین سنی
 اطلاع یافته هر یکی را اسیر و دستگیر نموده بعد از غیر مکر بقتل رسانیده در المی
 محل مدفون گردانید و رستم دل خان را از پای نیل بسته و تمام شهرت شهر
 کشیده بکشت و در محل المی مدفون گردانید و گفت این همه کیجا مانده منکر
 دستگیر کردن من می کرده باشند و سواهی این ستم و ظلمی که ناحق از محمد
 کام بخش بوقوع رسید امنیت که بعضی هوا خواهان بد سرشت خاطر نشان
 او نمودند که معبر خان ایچی محمد معظم شاه که فرمان آورده است جمعی از سر تلنگ

پشکان سبے باک فرماہم کردہ می خواند کہ در وقت قابو اسیبی بان دین
 پناہ رساند محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بے آنکہ بدریافت تحقیقاً
 پردازد و فرمود کہ اسم ہر انان ایلمچی نوشتہ بیارند تا برای ہمہ ما واجب یومیہ
 و روزانہ از سر کار مقرر کردہ بدہم از شہرت این خبر سوای مردمان ایلمچی
 بعضی دیگر مردم بے بضاعت سہر نویسندہ و حافظ قرآن و لہا لبعلم و ارباب
 استحقاق کہ نزد ایلمچی آمد و رفت سداشتند اسم خود مانیز داخل ہماہمیان ایلمچی
 نویسانند بعد ہر فرمود کہ دعوت طعام گفتہ بہ طلبید و در وقت شب قریب
 ہفتاد و پنج نفر فرماہم آمدند امر فرمود کہ ہمہ را دست بستہ وہ وہ کس را
 با مشعل ہا در ہر محلہ و بازار برودہ بقتل رسانند از آنجملہ کہ جوانان نوکتخدا بودند
 مادران ہا آمدہ ہر چند وادیلان فریاد نمودند کہ اینہا از رفقای ایلمچی نیستند بجائے
 تر سید از ملا سعید الدین سفتی پرسید اوصاف گفت کہ بے تحقیق خون
 مسلمانان ریختن باعث ندامت و بازخواست روز جزا است جوالبش ہیچ
 موثر نشد و سوای اکثر علما و فضلا و اشراف و بجا رسکنہ حیدرآباد و جزو اوت
 او اندیشیدہ ترک ماندن بلدہ حیدرآباد کرد و سہ عیال و اطفال بجائے دیگر
 رفتند چون معلوم شد بطرف حیدرآباد چو کبہا نشاند تا کسی بے پروا نگلی
 بیرون نرود و ایلمچی بہادر شاہ بہ نعت و ذلت مقید داشتہ و در جواب بیعت
 خصوصت اسیر نوشتہ فرستاد چون در جواب نامہ بمطالعہ محمد معظم شاہ و
 باوصفیکہ موسم بارش بود بقصد انتقام محمد کام بخش را ہی شد چون ملا الفتح
 او جلیں رسید غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ کہ در عہد خلد مکان صوبہ
 مالوہ داشت محمد اعظم شاہ او را صوبہ دار احمدآباد و گجرات ساختہ بود بہ سبب
 عدم استطاعت بصوبہ مذکور فرستہ طرف شمالی برلمان پورا قامت و وزین

بود بعد از آنجا برخاسته راهی احمدآباد گجرات گردیده بود دولت زمین
 بوس یافت بعد از آن بهادرشاه اوایل ماه جمادی الاول ۱۱۲۱ هجری
 در سواد برمان پوز نزول نموده همان شب باران بشدت بارید و دریا تنگ
 تے که زیر قلعه میر و چنان طغیانی نمود که عبور لشکر از آنجا تا پانزده روز متعذر
 بود فی روپیه پنج پوله گاه بفرودخت رسید بعد مقام سه چهار روز چون طغیانی
 آب زد بکلی آرد و با وجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت یا غنیمت دانستند یک
 کوچ و یک مقام مستقر کرده از راه ملکا پور طے مسافت نموده او آخر سال الیه
 متصل قصبه ناندیروزول اجلال من استدار و در تواریخ خانخانی نوشته که گویند
 سکبه نامی مرشد سکهان قایم مقام نانک گریانند همراه رکاب بهادرشاه
 بادوسه صد سکبهان پیاده که بعضی از آن یا بسوار بودند در نفاقت بود و قصبه
 ناندیروزول توقف کرده چند روز نگذشته بود که دشمن ناکهانی او دوسه زخم خند هر
 زونا آنکه نامبرده مرد قاتل او جان بباست بر دو میدانشس در ناندیروزول
 ساختند این واقعه در آخر ۱۱۲۱ هجری بوقوع رسید القصبه محمد معظم عرف
 بهادرشاه قصبه ناندیروزول بر خاسته بطے منازل نزدیک حیدرآباد رسید با وجودیکه
 فوج کام بخش از سفاکی و غلبه سوادی متفرق گردیده بود زیاده از پانصد
 سوار با و مانده بودند آنها نیز از بدسلوکی و ملاحظه خون ریزی او تنخواه یک ساله
 بطرف او داشته همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه بهنور شاه قریب بیست
 هزار سوار فرستاده بودند و هم شهر و قعبه سنده الیه بقاصد سکه کرده
 حیدرآباد مغرب جیام گردیده بود با و شاهزاده رفیع الشان جهان پناه را بهر
 اولی مستقر کرده بود در خص فرمودند و خانخان را با دیگر امرای صاحب فوج
 دو دوازده هزار سوار مستقر نموده در خص فرمودند چون مقابل کام بخش

شدند بروانگی یورش از بهادر شاه در خواستند جو ابش نه آمد تا دو پیر بهین و تیر
 گذشت محمد کام بخش نیز با وجود فوج قلیل خود مقابل قیام در زیدیه سبقت جنگ
 تمی کرد و آخر ذوالفقار خان و خان خانان خود بر توپ خانه اش بارزده مقابل
 شدند محمد کام بخش رستمانه پاسے قیام نموده دست بلقبہ کمان کرده با وجود
 رسیدن سہ چہار زخم چنان داو تہوری و او کہ مقابل سبت ہی نہ راجلہ او گر وید کہ
 تزلزل در تمام لشکر بہادر شاہ افتادہ نزدیک بود کہ تزلزل در لشکر بہادر شاہ افتد
 محمد کام بخش بسیار سے را از پا در آورده ترکش خالی کرد تا آنکہ از بسیاری
 زخم و رفتن خون ضعف برو غالب آمد لشکریان از چہار طرف نیل او را در میان
 کرده دستگیر ساختند و پسرش کہ بالاسے نیل رفیق پدر بود بعد برداشتن
 پنج چہار زخم گولی بندوق ہمراہ پدر اسپر گردید و محمی السینہ سپر کلان او در آن
 سمر کہ دست و پا بہادرانہ می زد تا آنکہ فیلبان با خواصی نشین او پاسے زخمہا
 خورده از پا در آمدند و خودشان ہر ادہ از زخم گولی بندوق و تیر پاسے میلے بہوش
 گشتہ در خود ج نیل افتاد و نیل ہر دو طرف فوج می گردید آنکہ ہمہ ہر داران
 بوجہ اسپر شدن کام بخش مطمئن شدند بیچ کس خیال محمی السینہ نہ نمودند
 تا راجیان بالاسے نیل برآمدہ اچنہ یافتند غارت نمودہ رسن پاسے ابریشم
 و سقر لات اچنہ توانستند بریدہ گرفتہ نیل را را ہا گردند قیل از لشکر برآمدہ راہ
 صحرا گرفت مرتبہ پاسے لشکر کہ پاسے سجوسے خازنگر سے و اطراف لشکر
 بودند حکم ذوالفقار خان از عقب نیل را گرفتہ او روند القصہ شاد بانہ فتح ہنہا کہ
 آمد محمد کام بخش و یک اسپر فیروز مند نام و محمی السینہ را نزد خیمہ خانہ آوردہ بہ
 داشتند بعد انقضا سے سہ چہار پیر محمد کام بخش و یک اسپر فیروز مند نام
 دویت حیات سپر وندش ہر دو را روانہ شاہچہان لیا و خودہ در روضہ

هایون بادشاه مدفون گردانید و با ظهار تغزیت دوسه روز نوبت
 موقوف نمودند و الفقار خان بهادر نصرت جنگ بر خدمت حیدرآباد
 بماند و او به بنیہ پاٹیر و سفد مشغول شدہ در گلہاگ و شاہپور تعاقب پاٹیر و
 نمودند سفد آوارہ گریزان بود روزیکہ تنہا براسے تاری خوردن مشغول بود
 تاری فرودش او مناع و اطوارش در یافتہ بدلا در خان خیر کرد و لا در خان
 مردمان را فرستادہ اورا اسیر و دستگیر کردہ بہ بلدہ حیدرآباد آوردن
 اورا پارہ پارہ نمودہ بر روزہ ہماکے بلدہ حیدرآباد آیدند۔ بیت
 دیہقان سال خوردہ چہ خوش گفت با پسر کاکی نور چشم من چہ روکشتم بدروی
 و کاشرا لا مرا آوردہ کہ بعد چندی صوبہ داری انجامبا نظام صوبہ داری و کن ہوا
 نظام الملک آصفیہ مقرر شدہ و در سال سویم جلوس محمد نیر سیہ
 بتغیر نیابت صوبہ داری و کن کہ از سید حسین علیخان بارہ مقرر و موقوف شد
 بہ نیابت سید حسین علیخان صوبہ داری حیدرآباد و مبارز خان بہادر عمده الملک
 مقرر و موقوف گردید بعد یازدہ سال نواب معقرت ماب نظام الملک آصفیہ
 از صوبہ داری مالوہ غرم تسخیر ممالک و کن گردید بعد جنگ و قتل دلا و علیخان
 صوبہ خاندیس و صوبہ بختہ بنیاد و برادر وغیرہ بہ تسخیر و آوردہ بعد از آنکہ بعد
 قتل سادات باریدہ باستقلال محمد شاہ بوقوع آمد انجامبا بعد جلالت خان
 دوران طلب حضور شدہ با مرد وزارت کل بادشاهی شہ فروری یافت
 بعد چندی بعدرنا سازی آب و ہواکے دہلی خلف خود غازی الدین خان
 بہاوردہ نیابت خود با مرد وزارت داشتہ از پیشگاہ بادشاهی بہراد آباد حص
 شد روز خصمت خلعت یا طرہ الماس کہ بادشاہ بر سر داشت مرحمت گردید
 و لواسی نصرت حیدرآباد فرستاد و در ماہ ذی قعدہ ششم جلوس مطابق سال

رونق افزای مجسمه بینا در گردید از آنجا نامه شعری بر اخلص و نصیاح به
 مبارزخان نوشت چون او با فوج کثیر باراهه جدال و قتال راهی بود
 با وصف رسیدن نامه بصحت امیر مراجعت را عاودانسته مرحله میاگردید
 و لشکر کثیره که مصاف بالاگهات و برار است رسید تلافی مشربقین
 دست داد و محاربه عظیم بوقوع آمد پسر روز باقی مانده بخت و سیوم محرم
 ۳۲۰ هجری روز جمعه مبارزخان دست و پا بکے بهادرانه زده با اسعد
 خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید و نسیم فتح مظفر بر پرچم لوی
 اولیای دولت و وزید عمل نواب نظام الملک آصف جاه در ۳۲۰ هجری
 تمام و کن از آب زنده که بامین هند و کن واقع است تا انتهاست عبودیه
 بیجا پور و حیدرآباد که بدریاسے شور پیوسته و علم و جنیدی تا جداران دومی
 اقتدار بود در قبضه اختیار این سکند منشن ارسطو تدبیر و راه خود محمود
 خان و حامد او و خان پسران مبارزخان مرحوم که ز منهباسه کاری برداشته
 بودند نظر بند و مستند ساختند و خود بدولت و اقبال بخت حیدرآباد دست
 فیروزندی نشاند چون نزدیک شهر رسیدند بلاخط تاراجی شهر بیرون
 بلبله فرود آمدند و از روستے عاقبت اندیشی شهر را به معتمد خان سپرده
 به بند و بخت ممالک اطراف پر و افتند خواجه احمد بن شلعب مبارزخان مرحوم
 بنا بر جشن طوسی به نیابت خان پدر مرحوم در شهر بود پیش از تشریف
 او برمی آنجناب بلاخط ناموسس خود با جمع پرورگان مرحوم تمامی احوال و قتال
 در پناه گوگنده شخص گشته بود با اتفاق همدل خان خواجه سر اسے سر کار خود
 که از سالها قبله آنجا بود باستحکام برج و بارو کوشید منتظر وقت نشسته
 بود آنجناب از راه و در اندیشی تسخیر آن قلعه دیر کشار ابر وقت دیگر موقوف

داشتند تا آنکه بنا بر استمالت محصورین دلا در خان نصرت جنگ خاف مبارز
 که بر فاقست انجناب بود و دقتش بجانہ خواجہ احمد خان بود بقلمہ مذکور فرستادند
 او با استمالت محصورین پروخته خواجہ احمد خان را همراه خود آورده بشرف اندوز
 قدسی ملازمت گردانید قلمہ گوکنڈہ بلا فرمان معتمد سپرده پسران مبارز خان مرحوم
 را بنوازش خلعت باد خطاب با سرفراز فرمودند باقیمانده در خور حال شمول عود طفت
 و الطاف گشتند او ایل سال که ۳۳۰ هجری بود نهایت ۳۳۵ هجری است
 در تصرف او لاد آصف جاہ است و درین ایام نیمت فرجام عالمیان ماریا
 جهان پناه ظل احد نظام الملک آصف جاہ بہادر نظام الدولہ حضرت میر فتح
 علی خان بہادر فتح جنگ سپہ سالار خلف مغفرت منزل سکندر جاہ بن حضرت
 غفران آقا میر نظام علی خان بہادر بن نواب آصف جاہ مغفرت آقا علیہ العزت
 و الرضوان بہ بسند شینی این ممالک سایہ افکن شاهی آصف جاہی و بر ساری
 خرد جهان کشاد عقل عالم از ممتازین عصر است از تاریخ کہ آنجناب عالمیاب
 در جمعیہ بیستم ماہ ذی قعدہ ۳۳۴ هجری بجای والد خود جلوس نموده اند دولت
 و شفیعہ از سر جوانی گرفت مولف دعا گوئی طالب علم خواص بحر علوم و پیدانی امید
 شفاعت محمد قادر خان منشی و تاریخ جلوس آنجناب گفته بدیت
 ناصر الدولہ چو بر تخت سکندر آمد گفت کہ تاریخ جلوس خورشید



میر تصدق حسین تحریر فرمود ۱۲۰۶

